



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# رویش

فصلنامه علمی فرهنگی رویش - شماره چهارم - زمستان ۱۳۹۷

نشریه علمی فرهنگی رویش - شماره چهارم  
نشریه داخلی مدرسه علمیه حضرت آمنه سلام الله علیها

صاحب امتیاز: مدرسه علمیه حضرت آمنه سلام الله علیها

مدیر مسئول: سلیمه سائری

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

مرضیه باباخان

فاطمه شریفی

هاجر شعبانی

خدیجه صوفی

فریده فاطمی مهر

نسرین کرد نژاد

سردبیر: سیده زهرا عابدیان

همکاران این شماره:

فاطمه جمالزاده، مریم حامدی، فاطمه خسرو پناه، حلیمه رجبی،  
مرضیه ساجدی فر، زهرا سوری، فاطمه سیدان، سیده مریم سید  
مرتضوی، یسری سادات سید نورانی، هاجر شعبانی، زینب غفاری،  
زینب قاسمی، نسرین کردنژاد، مریم کوچکی، زهرا مجاوری،  
محبوبه محمدی، مرضیه منادی، معصومه سادات هاشمی

طراح و گرافیک: منصوره شهاب  
ویراستار: رقیه صفری

پله پله تا آسمان ۲  
سخن سردبیر ۳  
مقاله/من انقلابی ام ۴  
رسالت های طلبگی/ پرتو هدایت ۷  
در امتداد نور/ با کاروان شهدا ۱۰  
پیگیری یک قضیه جدی/ پاسخ به  
شبهات ۱۲  
حس ناب/ داستان ۱۶ بهمن ۱۴  
شاید برای شما اتفاق بیفتد/ احکام ۱۸  
مادرانه-پدرانه/ گلبرگ های زندگی ۲۰  
در محضر علما ۲۲  
چشمه دانایی/ معرفی کتاب ۲۶  
افلاکیان خاک نشین/ معرفی علمای  
حرم ۲۸  
گام به گام با محقق ۳۰  
صمیمانه ۳۲  
جدول ۳۶  
فانوس ۳۸  
قاب ۴۲  
امن ترین جای دنیا/ داستان ۴۴  
دلنوشته ۴۸

نشانی: میدان بسیج، خیابان شیخ عباس قمی،  
مدرسه علمیه حضرت آمنه سلام الله علیها

ایمیل: ruyesh.ameneh@gmail.com

تلفکس: ۳۲۶۰۳۴۸۰

شماره تماس: ۳۲۶۰۳۱۳۹



قرآن که می‌خوانی موج طراوت و تازگی بر ساحل وجودیت می‌نشیند و آرام‌بخش وجودت می‌شود. گویی خداوند بزرگ مفاهیمی را در آن نهفته است که تنها برای توست... سوره قصص را خوانده‌ای!

زمانی که حضرت موسی علیه السلام با فرعون به مخالفت پرداخت. فرعون دستور داد که موسی علیه السلام را از شهر اخراج کنند. روزی حضرت موسی علیه السلام مخفیانه وارد شهر شد. دید یکی از شیعیانش با یکی از فرعونیان گلاویز شده و به قصد کشتن یکدیگر را می‌زنند. به محض اینکه نگاه شیعه به حضرت افتاد. از او کمک خواست. حضرت موسی علیه السلام مشتی بر سینه فرعونی زد و او -با اینکه شایسته مرگ بود- بر حسب اتفاق مرد. حضرت موسی علیه السلام و شیعه‌اش پا به فرار گذاشتند.

فردا دوباره حضرت موسی علیه السلام وارد شهر شد و دید کسی از موضوع دیروز خبردار نشده است. در همان موقع دید همان شیعه با فرد دیگری درگیر شده و تا حضرت را نگاه کرد مجدداً از او کمک خواست. حضرت موسی علیه السلام شیعه خود را توبیخ کرد و گفت: تو دچار گمراهی شده‌ای؛ این درست نیست که هر روز با یکی گلاویز می‌شوی. سپس رفت تا به او کمک کند. اما شیعه گمان کرد که حضرت موسی علیه السلام می‌خواهد به کمک فرعونی بشتابد. پس فریاد زد: «أترید أن تقتلنی کما قتلت نفساً بالأمس؟ آیا می‌خواهی مرا بکشی همان‌طور که دیروز آن فرد را کشتی؟!». بدین گونه بود که شیعه موسی با احساس اندک خطری وی را لو داد...

شاید در زندگی شخصی ما هم از این قسم اتفاق‌ها افتاده باشد؛ زمانی مطیع فرمان ولی‌امر و رهبرمان هستیم که منافع شخصیمان اقتضا کند و در بهبوحه انتخاب میان منافع شخصی و فرامین ولی‌امر، منافع خودمان را ترجیح می‌دهیم و از دستورات وی شانه خالی می‌کنیم. نتیجه این انتخاب فاجعه‌بار است: زاویه گرفتن از مسیر مستقیم و سرانجام وقوع در هلاک.

اینجاست که بحث شناخت مهم می‌شود. اگر انسان به شناخت صحیح و کاملی از رهبر خود رسید و به او معرفت پیدا کرد، مطیع او خواهد شد. اطاعت بعد از معرفت، انسان را بصیر می‌کند.

بر همین اساس، تک تک افراد جامعه باید همت بگمارند در کسب شناخت و در نتیجه همراهی و تبعیت از ولی‌امر. این یعنی موفقیت.

تاریخ سرشار است از داستان سوره قصص. هنر ماست که از تکرار آن جلوگیری کنیم...





## پله پله تا آسمان

بار خدایا! درود بفرست بر محمد و خاندان او و مرزهای مسلمانان را به پیروزمندی خویش استوار گردان و مرزبانان را به نیروی خود یاری ده و از خزانه‌ی فضل خویش ده.

بار خدایا! بدین نیایش بلاد مسلمانان نیرومند گردان و شهرهاشان استوار؛ اموالشان را فرونی ده و چنان کن که از نبرد با دشمن فراغت جویند و روی به پرستش تو نهند و به جای پیکار با دشمن با تو خلوت کنند تا مردم سراسر زمین کسی جز تو نپرستند و در برابر کسی جز تو چهره بر خاک نسایند.

بار خدایا! بر محمد بنده‌ی خود و رسول خود و آل محمد درود بفرست، درودی برتر از هر درود دیگر و فراتر از هر تحیت، درودی که زمانش پایان نیابد و شمارش منقطع نگردد درودی تمام‌تر و کامل‌تر از هر درود دیگر، که تو بخشنده‌ای و ستوده‌ای و هر چه خواهی همان کنی.

صحیفه سجادیه



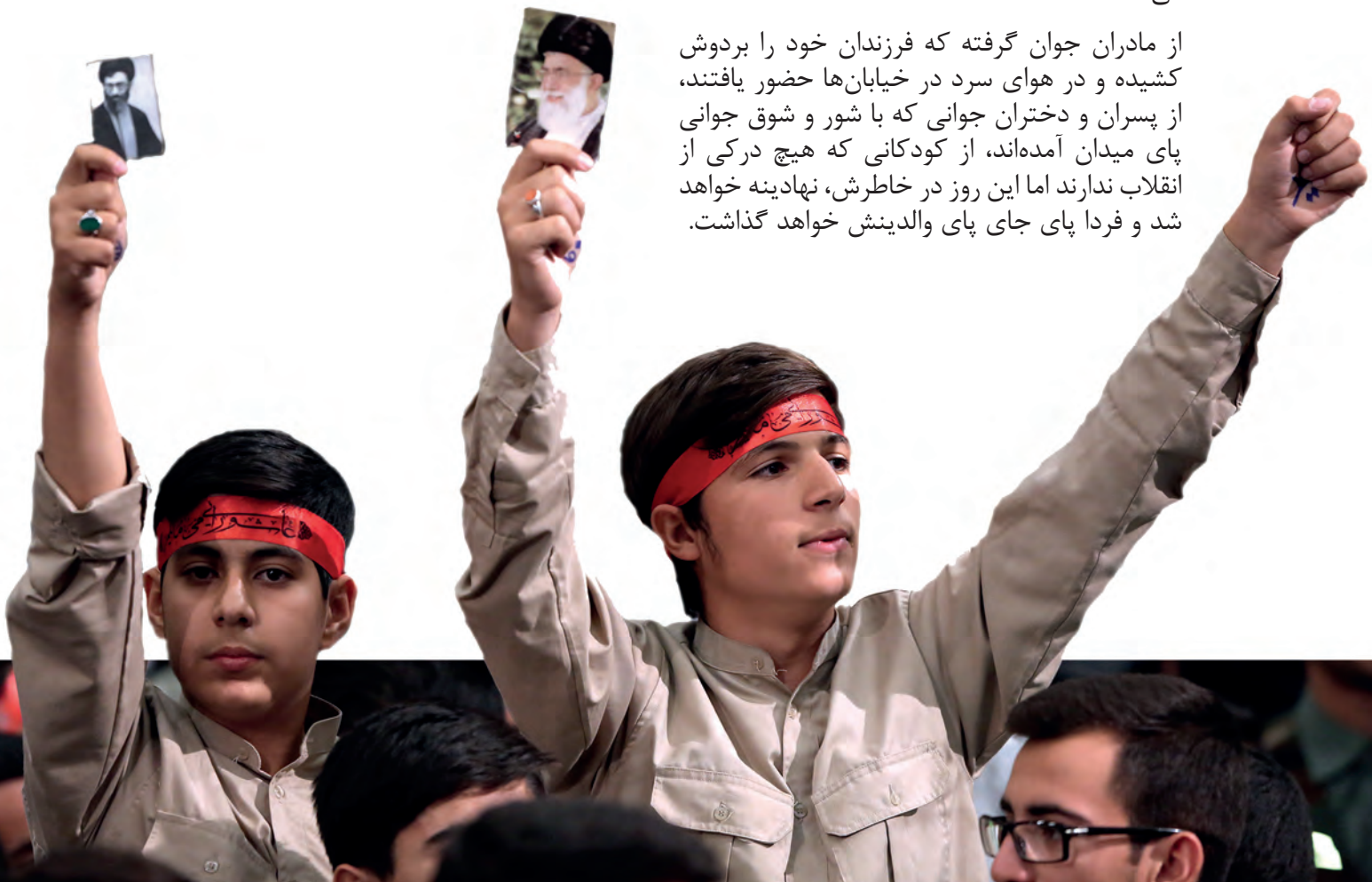
از جوان ۲۰ ساله‌ای می‌گویم که هیچ خاطره‌ای از ۳۸ سال گذشته ندارد اما می‌گوید، ایران و هموطنانم را دوست دارم و پای انقلاب تا آخرین نفس می‌ایستم. در ذهن این جوان چه می‌گذرد که این چنین با شور و اشتیاق از انقلاب سخن می‌گوید؟ یا دختری ۱۹ ساله که دوشادوش والدین آمده و پرچم سه رنگ ایران اسلامی را با افتخار در دست گرفته و بلند فریاد می‌زند، انقلاب همیشه زنده است.

تعدادی از نوجوانان و جوانان نیز با در دست داشتن پرچم سه رنگ جمهوری اسلامی ایران، حضور خودشان را به نمایش گذاشته و برخی دیگر نیز پرچم من انقلابی‌ام را بر دوش خود کشیدند.

کاهش فصل مشترک‌های عاطفی، عدم حضور نسل جوان در مشارکت‌های اجتماعی، عدم تعهد به فرهنگ و باورهای خودی، از خود بیگانگی، نابرداری نسل‌ها و گسست فکری، شاخصه‌های گسست نسل‌ها بوده است که به طور کلی، اشتغال روزافزون والدین و دوران بلوغ دشوار نوجوانان و جوانان، نفوذ فرهنگ بیگانه به ویژه فرهنگ ماهواره‌ای و اینترنتی، کم‌کاری نهادهای فرهنگی و ناتوانی نسل‌های قبلی از همدلی با نسل‌های بعدی که ناشی از ضعف مهارت‌های اجتماعی است؛ دلایل اصلی گسست نسل‌ها تشخیص داده می‌شود. اما با وجود این خصوصیات نکته اشتراک همه نسل‌های جمهوری اسلامی وفاداری آنان به آرمان‌های انقلاب است. حضور پر شور جوانان در راهپیمایی ۲۲ بهمن ماه، به‌ویژه آن‌هایی که هیچ‌گونه تجربه و خاطره‌ای از انقلاب و انقلابیون ندارند، تأمل برانگیز است، نوجوانان و جوانانی ۱۵ تا ۲۰ ساله و چند سال است که در بین جمعیت بیش از همه، رخ می‌نمایند، به راستی برای چه آمده‌اند؟

شاید این نسل جوان را همان عقیده‌ای کشانده که ۳۸ سال پیش، جوانان را به خیابان‌ها کشاند، این اعتقاد و باور چیست که چنین در بین نسل‌ها رخنه می‌کند؟

از مادران جوان گرفته که فرزندان خود را بردوش کشیده و در هوای سرد در خیابان‌ها حضور یافتند، از پسران و دختران جوانی که با شور و شوق جوانی پای میدان آمده‌اند، از کودکانی که هیچ درکی از انقلاب ندارند اما این روز در خاطرش، نهادینه خواهد شد و فردا پای جای پای والدینش خواهد گذاشت.







نسل بعدی، نسلی که فرایند درآنان به دهه ۴۰ و ۵۰ باز می‌گردد. این نسل به عنوان «نسل انقلاب و جنگ» نام‌گذاری شده و تجربه انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی از مهم‌ترین تجارب تاریخی این نسل محسوب می‌شود. (در مطالعات از این نسل به عنوان میانسالان نام برده شده) و در نهایت «نسل سومی‌ها»، نسلی هستند که فرایند جامعه‌پذیری آنان به سال‌های بعد از انقلاب اسلامی باز می‌گردد و تجارب مشترک خاص خود را دارد. متولدین دهه ۶۰ و با اندکی تسامح دهه ۷۰ که در این سال‌ها نیز دوران جامعه‌پذیری خویش را طی نموده‌اند، در این گروه دسته‌بندی می‌شوند که از آنان به عنوان «نسل جوان» در مطالعات یاد شده است. اگر چه برخی از محققین دسته‌بندی‌هایی برای نسل‌های پس از انقلاب نیز ارائه داده‌اند (کوثری، ۱۳۸۷؛ کاظمی پور، ۱۳۸۷). نسل دوم (۱۳۷۴-۱۳۷۰) نسلی که پس از پایان جنگ و در دوران نوسازی اقتصادی به دنیا آمده و یک تجربه سیاسی را از سر گذرانده است... به یک عبارت نسل چت، وبلاگ، موبایل و نسل سایر تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی در ایران به شمار می‌رود. نسل سوم (۱۳۷۹-۱۳۷۵) نسل بازی‌های ویدئویی و رایانه‌ای است... برای این نسل حتی از نسل دوم هم سرمایه‌گذاری آموزشی بیشتری صورت می‌گیرد. «فرزند سالاری» در این دو نسل هم به چشم می‌خورد که این خود محکم‌ترین سند این ادعا است. (کوثری، ۱۳۸۷: ۷۷-۷۶)

هر جامعه‌ای متشکل از نسل‌های متفاوت است. جامعه ایران اسلامی نیز از نسل‌های متفاوت از لحاظ رفتار فرهنگی و اجتماعی تشکیل شده است. برای شناخت این نسل‌ها به باور برخی محققین، می‌توان با مبنا قرار دادن انقلاب اسلامی سه نسل را از یکدیگر تفکیک کرد. نخست نسلی که فرایند جامعه‌پذیری آنان به سال‌های پیش از انقلاب حدود دهه‌های ۲۰ و ۳۰ باز می‌گردد، «نسل قبل از انقلاب» نامیده می‌شوند (در بسیاری از مطالعات، این نسل سالمندان نامیده شده) که تجارب مشترکی چون کودتای ۲۸ مرداد، دولت ملی مصدق، قیام پانزده خرداد و ... راپشت سر گذاشته است (آزاد ارمکی و غفاری، ۱۳۸۳؛ چیت‌ساز قمی، ۱۳۸۶)





معصومه سادات هاشمی

## پرتو هدایت

### بصیرت در کلام رهبری

یکی از موضوعاتی که رهبر حکیم و فرزانه انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه‌ای در چند سال اخیر به آن تأکید داشتند، مفهوم «بصیرت» و ضرورت برخورداری و بهره‌مندی از آن در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی بوده است و مشکل اصلی جامعه اسلامی را نبود بصیرت و ضرورت در این عرصه عنوان نموده‌اند. به جرأت می‌توان گفت دلیل همه انحرافات سیاسی و اعتقادی که تا کنون ملت‌ها با آن رو به رو بوده‌اند و بعضاً به نابودی و انحطاط آنان نیز منجر شده، رفتارها، تصمیم‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌های بدون بصیرت بوده است.

### مفهوم بصیرت

بصیرت، دانایی صرف نیست بلکه دانایی همراه با باور و ایمان است. از این رو موجب هدایت و حرکت است در حالی که علم همواره مقرون باور قلبی نبوده و در نتیجه لزوماً مایه عمل به مقتضاتش نیست.

بصیرت موجب هدایت بوده انسان را از غفلت بیدار می‌کند. انسان بصیر به کمک این قوه از خطر گمراهی و فریب خوردن در امور و موضع‌گیری غافلانه و حساب نشده در امان است. بر این مبنا، انسان بصیر کسی است که چشم دل او به نور الهی روشن گشته، از حواس ظاهری خود به بهترین وجه استفاده می‌نماید. چنین انسانی، مانعی در برابر چشم و گوش و پیش روی خود ندارد؛ اهل اندیشه و تدبّر است و با دلایل روشن و یقین و اطمینان سخن می‌گوید.

ایمان به خدا، اعتقاد به وحی، نبوت و امامت، نوری در عمق جان پدید می‌آورد که این پرتوافکنی و نورافشانی همان بصیرت است. دیده بصیرت، در واقع همان شعور فطری مرموز و ادراک باطنی موجود در باطن انسان است که قدرت تشخیص نیک و بد، خیر و شر و حق و باطل را دارد و او را به آینده‌نگری و پیروی از حق و دوری گزیدن از باطل، دعوت می‌کند.

وقتی از این جوان سوال می‌کنم که پیام حضورت برای شرکت در این راهپیمایی چیست، می‌گوید: امروز آمدم تا به رئیس‌جمهور آمریکا اعلام کنم که تهدیدهای شما و کشورهای غربی هیچ تأثیری در روحیه انقلابی مردم ندارد.

در واقع انقلاب اسلامی با فرا زمان بودن خویش همه نسل‌ها را به سمت خود دعوت می‌کند. استقلال، آزادی، مبارزه با ظلم و پیروی از مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) در همه اعصار و زمان‌ها مورد تایید آزادگان است و همه از آن تبعیت می‌کنند.

یکی از جوانان حاضر در این راهپیمایی گفت: من امروز آمده‌ام تا نشان دهم مانند پدر و مادرم انقلابی‌ام و تا آخرین نفس پای انقلاب ایستاده‌ایم.

محمد که ۲۰ سال دارد، افزود: من از دوران انقلاب و راهپیمایی‌های آن زمان هیچ چیز یادم نمی‌آید اما همیشه از پدرم صحبت‌هایی از رشادت‌های جوانان آن دوران را شنیده‌ام.





## بصیرت افزایی طلاب

امروز یک روحانی اگر بخواهد مفید باشد، باید بصیر باشد. اگر بصیر نباشد، در تشخیص جایگاه خود و جایگاه دشمن اشتباه خواهد کرد. اگر در تشخیص جایگاه خود و جایگاه دشمن اشتباه کرد، توپخانه را به سمت نیروی خودی آتش خواهد کرد؛ درست مثل جبهه. در جبهه آدم‌ها اینجور رو به روی هم که قرار نگرفته‌اند؛ کیلومترها فاصله است. اگر قطب‌نما همراه انسان نباشد، اگر موقعیت خود را انسان نداند، موقعیت دشمن را نداند، خمپاره‌اش را پرتاب می‌کند روی سر نیروی خودی. این اتفاقی که متأسفانه در مسائل سیاسی، دینی و اجتماعی ما بارها اتفاق افتاده است. خودی‌های ما، خوب‌های ما، متدین‌های ما که عزیز هم بودند از نظر ما، توپخانه‌شان را روشن کردند روی امام، روی جبهه‌ی حق، روی حکومت حق. اگر ندانید دنیا دست کیست، کی علیه شما دارد توطئه می‌کند، کی به سمت شما دارد شلیک می‌کند، چه جور می‌شود به او شلیک متقابل کرد، این اشتباهات پیش می‌آید. روحانی باید بصیر باشد.

این است که طلبه‌ی ما نمی‌تواند برود توی حجره و توی پستو بنشیند، بگوید من فقط می‌خواهم مطالعه کنم؛ نه، زحمت دارد البته؛ باید زحمت را قبول کند؛ باید با مسائل جهانی آشنا بشود؛ باید بداند در کشور چه می‌گذرد؛ باید بداند در دنیا چه می‌گذرد.





## هدف بصیرت

رهبر معظم انقلاب در اهمیت بصیرت در زندگی روزمره مردم می‌فرمایند: «در زندگی پیچیده اجتماعی امروز، بدون بصیرت نمی‌شود حرکت کرد. جوان‌ها باید فکر کنند، بیندیشند، بصیرت خودشان را افزایش بدهند. معلمان روحانی، متعهدان موجود در جامعه ما از اهل سواد و فرهنگ، از دانشگاهی و حوزوی، باید به مسئله بصیرت اهمیت بدهند؛ بصیرت در هدف، بصیرت در وسیله، بصیرت در شناخت دشمن، بصیرت در شناخت موانع راه، بصیرت در شناخت راه‌های جلوگیری از این موانع و برداشتن این موانع؛ این بصیرت‌ها لازم است. وقتی بصیرت بود، آن وقت شما می‌دانید با کی طرفید، ابزار لازم را با خودتان برمی‌دارید».

مقام معظم رهبری علیه‌السلام در جمع مردم خونگرم چالوس و نوشهر در ارتباط با ضرورت وجود بصیرت می‌فرمایند: «بصیرت قطب‌نمای حرکت صحیح در اوضاع اجتماعی پیچیده امروز است به گونه‌ای که اگر کسی این قطب‌نما را نداشت و نقشه‌خوانی بلد نبود ممکن است ناگهان خود را در محاصره دشمن ببیند. اگر بصیرت نباشد، انسان حتی با نیت خوب ممکن است گمراه شود و در راه بد قدم بگذارد.» بنابراین اگر امروز سخنان رهبری را فهمیدیم و عمل کردیم و قدر ولایت را دانستیم، آنوقت می‌توان گفت که بصیرت پیدا کرده‌ایم.



به فروش آمده و منزل علما پراز جمعیت شده بود. تا اینکه او هم در این راه قدم گذاشت. طوری که نوار ها و اعلامیه های امام را به خانه می آورد، تکثیر می کرد و با هر سختی بود به شهرستان ها برده و توزیع می کرد. ۱۹ دی بود که تصمیم گرفت تابلو حزب رستاخیز را در کنار خیابان پایین بکشد. صدای رگبار به گوش رسید و او در حالی که به زمین افتاده بود، در خون خود غلتیده و فانوس چشمانش خاموش شد.

### شهید طلبه شهید محمدرضا انصاری

پدر و مادر مشوق تحصیل او در مدرسه بودند تا بتواند دیپلم بگیرد. اما محمد یکباره آمد و گفت: دیگر به مدرسه نمی روم چون در مدرسه بین دخترها و پسرها اختلاط است. بعد از مدتی تصمیم گرفت برای تحصیل در علوم دینی وارد حوزه علمیه قم بشود و چنان استعدادی در فراگیری علوم دینی از خود نشان داد که استادش قسم می خورد از من بهتر تدریس می کند.



خیلی مخفیانه حتی به دور از چشم خانواده وارد عرصه مبارزه شد. به همراه دوستان اعلامیه آقا که به دستش می رسید با تیتراژ بالا چاپ می کردند و در شهرستان های دیگر توزیع می کردند. ۱۹ دی سال ۵۶ بود. محمد و برادرش، حسین، که او هم طلبه بود و تعدادی از دوستانش در اطراف پل حجتیه تجمع کرده بودند. محمد بی قرار بود. نمی توانست ببیند که امام مورد اهانت قرار گرفته است.

درگیری زیاد شده بود. تیراندازی که شروع شد، تعدادی پراکنده شدند. محمد فریاد زد جهاد است، مقاومت کنید. که با باتوم به جانش افتادند اما فرار کرد و بعد از درگیری بر اثر اثبات گلوله به قلبش جام شهادت را نوشید. او لذت مبارزه را چشیده بود و ارزش شهادت را میدانست. در غوغای حیات کوتاهش در مبارزه با ظلم و کفر غرق شده بود و صفای واقعی حیات را درک کرده بود.

### شهید حیدر رضایی: شهید ۱۲ ساله

در فعالیت های انقلابی حضور پرشور داشت. وقتی خانواده اش به او گفته بودند که اگر امشب هم دیروقت به خانه بیایی دیگر به خانه راحت نمی دهیم. در جواب آن ها گفته بود: شما اسلام را در نماز خواندن، گوشه گیری و کناره گیری از مردم می دانید. نه اینطور نیست باید در بین مردم باشیم. حیدر نسبت به همسالان خود جثه ای ریز و کوچک داشت اما همچنان که او را حیدر نامیده بودند گفته ها و رجزهای بزرگی از دهانش برمی خواست که در بین بستگان و دوستانش معروف بود.

جرقه های انقلاب یکی پس از دیگری زده می شد و پایه های ستم در حال ریزش بود و حیدر با تمام وجود ظلم را حس می کرد و آرام نداشت. او مسجد را پایگاه انسان شدن می دانست و با شرکت مستمر در نماز جماعت و مجالس عزاداری، بینشی آگاه را در خود به وجود آورده بود. وقتی خبر توهین آمیز روزنامه اطلاعات را علیه امام شنیده بود غیرت حیدری او به جوش آمده و بالاخره در روز ۱۹ دی ماه سال ۵۶ با عده ای از هموعان خود در اعتراض به این عمل منحوس عمال پهلوی به خیابان ها آمده بود و حیدر در چهار راه بیمارستان فاطمی با سفاکان رژیم درگیر شده و مورد ضرب و شتم قرار می گیرند که ناگهان با اثبات گلوله ای به ناحیه قلب در حالی که شربت شهادت می نوشد.



## در امتداد نور

## شهید حسین قاسمیان کذابی

پدرش با وجود مشغله کاری در امر مبارزه با رژیم شاه بسیار فعال بود. حسین درچنین خانواده‌ای پرورش یافت. وظیفه‌ی خود را مبارزه با رژیم شاه و حمایت از امام خمینی رهبر می‌دانست. در دی ماه ۱۳۵۶ حسین بیش از پیش وارد میدان مبارزه شد و دوشادوش پدر در این راه مقدس قدم بر می‌داشت. شهر قم ملتهب بود و مردم انقلابی قم آماده‌ی برگزاری چهلیم شهدای تبریز بودند. اما همه می‌دانستند که این مراسم چیزی بیش از یک ختم است و اعتراضی علنی و آشکار به عمق فجایع رژیم سفاک شاهنشاهی است. رژیم نیز با سربازانی مسلح آماده مقابله بود. در ساعت ۵:۳۰ بعدازظهر مردم در چهارراه بیمارستان تجمع کردند و نیروهای شهربانی به حالت آماده باش ایستاده بودند و هر لحظه احتمال شروع درگیری وجود داشت تا اینکه نیروهای شهربانی به روی مردم آتش گشودند. مردم به کوچه‌های فرعی فرار می‌کردند و حسین به سمت پل حجتیه می‌رفت که آنجا هدف گلوله قرار گرفت و در همان جا به شهادت رسید.

## شهید غلامرضا همراهی

دوره گرد بود. جینی لباس میفرخت. دخترش ۶ ماهه بود و همسرش باردار. کاری به نظام و برنامه‌های مبارزاتی نداشت. کار خودش را می‌کرد اما با خدا بود. آوازه مبارزات آشکار مردم علیه رژیم به گوشش رسیده بود. او هم در جلسات آقای انصاری و علمای دیگر شرکت می‌کرد. دچار تحول عظیمی شده بود و به نکات ارزشی اشاره می‌کرد که قبلاً نسبت به آن بی‌توجه بود. نگاهش به مسائل عقیدتی بزرگ‌تر شده و مسیر زندگی‌اش به کلی تغییر کرده بود. دیده بود از مقاله توهین‌آمیزی که علیه امام شده بود



## اثبات ولایت و حقانیت امیرالمؤمنان در کلام حضرت صدیقه کبری

### فاطمه زهرا<sup>علیها السلام</sup> بر در خانه‌های انصار

دومین دور مبارزات صدیقه کبری<sup>علیها السلام</sup>، با رفتن شبانه به در منازل انصار شروع شد. حضرت به همراه امیرمؤمنان<sup>علیه السلام</sup>، با آنکه در معرکه سقیفه به دست مهاجمان مصدوم شده بود، شبها در خانه انصار را یکی پس از دیگری می‌زد و از آنان جهت پس‌گیری حقوق پایمال شده‌شان (خلافت و امامت علی<sup>علیه السلام</sup> درخواست کمک می‌کرد. آنان در پاسخ صدیقه کبری<sup>علیها السلام</sup> می‌گفتند: اگر علی پیش از این مرد؟ می‌آمد، جز او کسی را انتخاب نمی‌کردیم. حضرت امیر<sup>علیه السلام</sup> در جواب می‌گفتند: آیا من جنازه پیامبر را در خانه‌اش، روی زمین می‌گذاشتم و دفن نمی‌کردم و به دنبال حکومت به نزاع برمی‌خواستم؟! زهرای اطهر در تأیید امام علی<sup>علیه السلام</sup> می‌فرمود: ابوالحسن، کاری غیر از آنچه سزاوار و شایسته بود، انجام نداده و آنان نیز کاری کردند که حسابشان با خداوند است.

صدیقه کبری<sup>علیها السلام</sup> انصار را به دلیل حمایت نکردن از خاندان وحی (با آنکه در بیعت با رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> آن را تعهد کرده بودند) توبیخ و سرزنش کردند. صدیقه اطهر خطاب به انصار در مسجدالرسول فرمودند: ای جوانمردان، ای بازوان اسلام، این چشم‌پوشی چیست که در حق من روا می‌دارید؟ چرا در برابر ستمی که بر ما روا داشته‌اند خود را به خواب بی‌خبری زده‌اید؟ درحالی که شما توان بازستاندن حق مرا دارید. ای وای! ای فرزندان قبیله! آیا میراث پدرم پیش روی شما به یغما می‌رود و علاج کار در توانتان است و شما از کمک به من دریغ می‌کنید؟ چرا با همه توانی که دارید و صدای مظلومیت مرا می‌شنوید، بدان پاسخ نمی‌دهید؟ شما که به جنگجویی و صلاح و سداد معروف هستید.

صدیقه کبری<sup>علیها السلام</sup> بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری و یاری نکردن اهل بیت وحی را از سوی انصار نکوهش و سرزنش کرده و چنین تحلیل می‌کند: آگاه باشید! علت این بی‌اعتنایی، رفاه‌طلبی، آسایش، عافیت‌طلبی و ثروت دنیاست که امام ورهبری شایسته و منتخب خدا و رسول را کنار گذاشته و بر ناصالحان روی آورده‌اید.

### شکستن پیمان غدیر و انکار حق اهل بیت

برخی سخنان و گفت‌وگوهای حضرت صدیقه طاهره<sup>علیها السلام</sup>، در بردارنده این نکته بسیار مهم است که مردم و سران کفر، پس از شهادت رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> پیمانی را که در غدیر خم مبنی بر وصایت و ولایت امیرالمؤمنان<sup>علیه السلام</sup> بسته بودند، شکستند.

سران کفر پس از غصب خلافت و بیعت گرفتن از مردم، به در خانه حضرت زهرا<sup>علیها السلام</sup> آمدند تا از اهل خانه بیعت بگیرند. اما آن‌ها قبول نکردند. پس از آن عمر بن خطاب دستور داد تا هیزم و آتش آورند و تهدید کرد که اگر اهل خانه بیرون نیایند، خانه و اهلش را به آتش خواهد کشید. در این هنگام امیرمؤمنان<sup>علیه السلام</sup> به او فرمودند: پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> ایشان را موظف به جمع‌آوری قرآن کرده‌اند و نباید تا پایان این کار از خانه خارج شوند. در این هنگام حضرت زهرا<sup>علیها السلام</sup> به پشت در خانه آمدند و خطاب به افرادی که پشت در فرمودند:

همانا مردمانی از شما بدتر در بی‌وفایی و عهدشکنی نشناخته‌ام! شما جنازه رسول خدا را در دستان ما رها کرده، و عهد و پیمانتان را شکستید و ما را امیر و فرمانده خود قرار ندادید و در این امر حقی برای ما قائل نشدید. گویی که از سخن پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> در روز غدیر خم هیچ اطلاعی ندارید. درحالی که به خدا سوگند! همان روز بود که پیامبر خلافت خویش و ولایت علی<sup>علیه السلام</sup> را به عنوان عهد و پیمان الهی به شما سپرد تا دیگر امید کسب خلافت را از شما مردم بگیرد؛ ولی شما امروز پیوند بین خود و رسول خدا را گسستید و البته داوری خداوند، بین ما و شما، در دنیا و آخرت برای ما کافی است.



زهره مجاوری

مرضیه منادی

## پیگیری یک قضیه جدی

## لزوم فقیه بودن ولی

ولایت فقیه یکی از مباحث فقه شیعه است و گستره بسیاری دارد؛ درباره معنای ولایت فقیه نظرات متعددی ارائه شده است. اما همه قائلین آن به اجمال حکومت کردن فقیه را پذیرفته‌اند. سؤالی که مطرح می‌شود، آن است که چه کسی حق ولایت دارد و چرا قائلین ولایت فقیه، فقط حکومت کردن فقیه را می‌پذیرند؟

در پاسخ می‌توان گفت: شیعیان به اصولی اعتقاد دارند که نشان می‌دهد بنده جهت دستیابی به رضای الهی و نجات اخروی، باید در همه امور فردی و اجتماعی اوامر الهی را اخذ و عمل نماید و اتفاقاً خداوند دانا که بر همه امور بندگان آگاه است، بر اساس حکمت خویش هیچ عرصه‌ای را در زندگی خالی از هدایت و حکم خویش نگذاشته است؛ لذا خداوند حق اطاعت دارد و نیز برای دستیابی بشر به سعادت، قوانین هدایت‌بخش خود را از طریق رهبران منصوب خویش به بشریت رسانده و آنان را مأمور به اجرای صحیح قوانین کرده است که این مضامین از آیات زیر برداشت می‌شود:

- بنابر آیه ۵۵ سوره مائده، خداوند متعال حق اطاعت بر انسان‌ها دارد و در طول او پیامبر اسلام ﷺ قرار دارند و پس از ایشان نیز کسی است که هنگام رکوع زکات می‌دهد و طبق بیان روایات و اسناد تاریخی، شأن نزول این آیه به امام علی ﷺ باز می‌گردد.

- آیه ۵۹ سوره نساء نیز همین مضمون را دارد با این تفاوت که پس از پیامبر ﷺ اولوالأمر قرار دارند و اولوالأمر طبق روایات ائمه اطهار هستند که اولین آن‌ها امیرالمؤمنین ﷺ و آخرین آن‌ها حضرت حجة ﷺ هستند.

و اما مبحث اصلی ما این است که در دوران غیبت آخرین فرستاده الهی، چه کسی وظیفه هدایت بشریت و اجرای قوانین الهی را بر عهده دارد؟

طبق آنچه عقل اذعان دارد، رها شدگی مردم از جانب خداوند حکیم قبیح است و با رجوع به روایات فهمیده می‌شود، ائمه اطهار به اذن خدا جانشینانی برای خود مشخص کرده‌اند تا در نبودشان پاسخ‌گوی نیاز آنان باشند و برای تشخیص آنان ویژگی‌هایی نقل نمودند؛ به‌طور مثال در حدیث صحیحی از امام زمان ﷺ سؤال می‌شود: در زمانی که شما حضور ندارید از چه کسی استمداد بجوئیم؟ امام می‌فرمایند: از راویان حدیث ما (حر عاملی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۹ ه.ق) و البته طبق روایات دیگر راوی حدیث منظور، حافظ یا نقل‌کننده حدیث نیست، بلکه فقیهی است که شرایط خاصی دارد؛ مثلاً در روایتی از امام حسن عسگری ﷺ به نقل از امام صادق ﷺ آمده است: «و اما هر فقیهی که خویشتن‌دار و نگاهبان دین خود باشد و با هوای نفس خود ستیزد و مطیع فرمان مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند و البته این ویژگی‌ها را تنها برخی فقهای شیعه دارا هستند، نه همه آن‌ها می‌کنند (طبرسی، احمد بن علی، ۱۳۸۱ ه.ق).

پس می‌توان از مجموع مباحث نتیجه گرفت که در دوران غیبت حضرت حجت ﷺ ضرورت دارد، یک فقیه - با شرایط مذکور - جهت هدایت جامعه به سمت فرامین الهی حکومت کند که این مورد تأیید شارع مقدس نیز هست.

نگذشته بود که تقریباً با همه هم‌کلاسی‌هایم دوست شده بودم و حتی هم‌راهرویی‌ها و هم‌مدرسه‌ای‌ها ...

یکی از چهره‌های جذاب مدرسه از همان روز اول، خانمی بود که بدون تفاوت گذاشتن بین سال اولی‌ها و بچه‌های قدیمی به همه مهربانانه کمک می‌کرد و با لهجه شیرین شمالی‌اش، به حضور با بچه کوچک و تحمل سختی‌ها دلگرم می‌کرد.

(بعدها فهمیدم اسمش خانم مهدی‌پور است) روزهای اول پُسرَم به شدت بی‌قراری می‌کرد و اصلاً راضی نمی‌شد مهد برود. من سر کلاس می‌رفتم و طفلک معصوم تمام دو ساعت را در راهرو می‌نشست و با بغض آرام آرام اشک می‌ریخت (لازم به توضیح است که می‌ترسید بلند گریه کند. چون بهش گفته بودم اگر بلند گریه کنی خانم مدیر از مدرسه بیرونمان می‌کند و پسر مظلوم من هم آرام آرام اشک می‌ریخت... البته حال من هم بهتر از او نبود و فرشته نجات من در این روزها خانم

مدرسه علمیه حضرت آمنه علیها السلام باورم نمی‌شد!!!!!! کارگراها مثل مور و ملخ ریخته بودند به تن بی‌جان مدرسه، یکی در و پنجره در می‌آورد، دیگری با پتک دیوارش را می‌ریخت، یکی آجرها را می‌برد ...

دلَم می‌خواست مثل مادری که آخرین دیدار با فرزند مرده‌اش را قبل از گذاشتن تن بی‌جان او در قبر دارد بر سر جنازه مدرسه عزیزم می‌نشستم و زار می‌زدم.

در همین چند ثانیه انگار تمام این پنج سال پیش چشمم رژه می‌رفت. چه خاطرات تلخ و شیرینی در این مدرسه داشتیم. یاد روز اول حضورم افتادم.

افتتاحیه ورودی‌های جدید؛ حس می‌کردم چه غریبم. در آن‌جا مثل دخترک کبریت‌فروش گوشه‌ای کز کرده بودم و با دلهره اطرافم را نگاه می‌کردم تا شاید چهره آشنایی در آن همه‌همه و شلوغی دخترها پیدا کنم. سیستم گرمایش خراب بود و نمازخانه به شدت سرد شده بود واقعا دیگه شرایط کاملاً جانسوز بود برای روز شروع مدرسه...

هنوز دو هفته بیشتر از شروع کلاس‌ها





## داستان ۱۶ بهمن

اصلاً قرارمان رد شدن از میدان ارتش نبود. آن هم آن ساعت از روز که ترافیک کشنده و طولانی پردیسان تا میدان ارتش کشیده می‌شد.

اما فراموشی همسر جان کار دستان داد و چراغ قرمز بنزین روشن شده بود. به ناچار مسیر حرکت را به سمت پمپ بنزین عوض کردیم. خسته از امتحان عجیب و غریب اصول چشم‌هایم را بستم و سرم را به پشتی صندلی تکیه دادم. هنوز لرز آنفولانزا به تنم بود. به همسرجان که حالا پنجره را پایین داده بود تا با دست برای حرکت به سمت پمپ بنزین راه بگیرد، اشاره کردم شیشه را بالا بکشد و همزمان دکمه‌های پالتویم را نیز بستم گرمای مطبوع بخاری ماشین انگشتان پایم را از داخل کفش قلقلک می‌داد. غرق در افکارم با شهید صدر مشغول مباحثه سخت اصولی بودم.

آخه شیخ عزیز قربون شکل ماهت کی گفته هرکس هر بحث اصولی مطرح کرد شما این قلت بیاری که بعدش ما مجبور باشیم این همه قلت و این قلت رو حفظ کنیم

.....صدای پسر رشته افکارم رو پاره کرد .....

!!!!!! مامان مدرسه تون رو !!!!!!!

همزمان با صدای ریز و نازک محمد باقر سرم رو به سمت راست چرخوندم ؟؟؟؟!!!!!!

یک لحظه دنیا جلوی چشمم تیره و تار شد..... وای درست می‌دیدم؟؟ این ویرانه مدرسه نازنین ما بود؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟



با کلی گشتن و آدرس گرفتن از افراد مختلف مدرسه راه را پیدا کردیم و بالاخره به مقصد رسیدیم، سر در مدرسه جدیدمان نام حضرت خدیجه علیها السلام را هک کرده‌اند. به نظرم آمد چه تلفیق زیبایی است بین اسم این عروس و مادر شوهر، از دامن حضرت آمنه علیها السلام تا دامن حضرت خدیجه علیها السلام راه زیادی نیست انگار، گرچه قرار است نام مدرسه را به همان حضرت آمنه علیها السلام تغییر دهند، اما اسم حضرت خدیجه علیها السلام هم قطعاً برایمان خالی از لطف نخواهد بود.

وارد مدرسه جدید شدیم همگی چشم‌هایمان گرد شد، تقریباً هیچ چیز سر جایش نبود. اسباب و وسایل مدرسه در راهروهای پر از خاک روی زمین بود و در این بین کارگران هنوز مشغول کار بودند. جلوی چشمان مدرسه‌ای با راهروهایی بلند و پر نور و پنجره‌هایی قدی که رو به حیاط نقلی باز می‌شد، خود نمایی می‌کرد. حیاط در مرکز ساختمان قرار گرفته بود و دور تادور آن ساختمان مدرسه ساخته شده بود. حوض کوچک سنگی وسط حیاط وجود داشت که البته هنوز پر از وسایل بنایی بود.

در راهروهای هر سه طبقه کلاس‌های بزرگ و پر نوری ساخته بودند، بالکن‌های با صفا و بزرگی هم بین کلاس‌ها به سمت نمای بیرون ساختمان وجود داشت. آخ که چه کارهایی می‌شد در این بالکن‌ها کرد.

سالن بزرگ مطالعه و کتابخانه و سرویس‌های تمیز و خوش دسترس هر طبقه، یکی دیگر از مزایای مدرسه جدید بود و حالا ما بودیم و این مدرسه جدید که چه کارهای مهمی قرار بود در آن انجام دهیم ؟؟؟!! و چگونه از این فرصت و امکان که برای تک تک‌مان فراهم شده استفاده کنیم!! و قطعاً این مصداق بارز کلام سخن، امیرالمومنین علیه السلام بود که فرمودند:

...الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَاَنْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ

بعد از خلوت شدن خانه مثل بچه گریه خیسی که در سرمای زمستان بی‌پناه مانده و جایی گرم و نرم در زیر شیروانی پیدا کرده به رختخواب برگشتم و خودم را بین پتو و بالش‌ها پنهان کردم تا خوابم ببرد. حس می‌کردم پادشاهی هستم که در بستری پر از قو فرو رفته‌ام و خدمتکاران هم با پر طاووس برایم سایه‌بان گرفته‌اند تا خوابم ببرد.

چشمانم تازه گرم شده بود که صدای ناهنجار تلفن همراهم رویاهایم را خط خطی کرد. بی‌حوصله با چشمان بسته دکمه برقراری تماس را لمس کردم و بلبلبلبل ای کشدار گفتم، صدای سرحال و شاداب مونس دوست و هم‌کلاسیم را شنیدم که گفت قصد دارد برای خوردن صبحانه مهمانم شود. به صورت کاملاً برق گرفته از جا بلند شدم تا آبی به سر صورتم بزنم و از مهمان ناخوانده‌ام پذیرایی کنم.

خلاصه مهمانی صبحانه آن روز این بود که تصمیم گرفتیم برای کمک به مسوولین مدرسه به مدرسه جدید برویم. فردای آن روز با چند نفر از دوستانم راه مدرسه جدید را پیش گرفتیم. راهی نه چندان نزدیک و البته کمی خاکی ....



یاد بوی خوش غذاهای جشنواره غذا که در راهروهای مدرسه می‌پیچید و در هر زنگ تفریح دختران و اساتید را به سمت راهروی نمازخانه می‌کشید و یاد تمام روزهای با مدرسه بودن...

حیف که واقعاً مثل چشم برهم زدن گذشت و تمام شد... وحالا ساختمانی عریان به جای آن همه شور و هیجان خودنمایی می‌کرد که به خودی خود هیچ برای عرضه نداشت و این حکایت تمام نشدنی دنیاست که کل من علیها فان و یبقی وجه... (۲۶ و ۲۷ الرحمن)

بالاخره امتحانات هم تمام شد و وارد تعطیلات بین ترم شدیم. روزهایی که همگی انتظارش را می‌کشیدیم برای آسودن از خستگی امتحانات و تجدید قوا برای ترم جدید در مدرسه جدید.....

امروز صبح بعد از این که بچه‌ها را راهی مدرسه کردم تصمیم گرفتم مثل مادرهای دلسوز و زحمت‌کش تا لنگ ظهر بخوابم.

مهدی‌پور بود.

در همین فکرها بودم که صدای مهیب ریختن دیوار اطراف یکی از پنجره‌ها از جا پراندم. هنوز ترافیک شدید بود و ما همچنان منتظر باز شدن راه بودیم انگار این ترافیک دیگر چندان هم برایم آزار دهنده نبود. صدای آژیر آمبولانسی از پشت سرمان توجه همه ماشین‌های کلافه از ترافیک را به خود جلب کرد ماشین‌ها عقب جلو می‌کردند تا راه را برای آمبولانس باز کنند. یاد آن روزی افتادم که با یکی از همین آمبولانس‌ها پیکر یکی از شهدای دفاع مقدس را چند دقیقه‌ای به مدرسه آوردند و چه مراسم با شکوهی شد همان چند دقیقه...

یاد خانواده‌های شهیدی افتادم که آمدند و متواضعانه برایمان از شهیدشان حرف زدند نه از سختی‌ها و تنهایی‌های خودشان.....

یاد روزهای شیرین حضور در کلاس درس افتادم و دانه دانه اساتید مهربان و دلسوز که در کلاس‌های این مدرسه در حال تخریب به ما از جان و دل درس شیدایی آموختند.

یاد روضه‌های جانسوز ارباب و یاد جشن‌های پر سرور میلاد اهل بیت (ع)، یاد جلسات فرهنگی اخلاق و یاد مباحث پرشور کلام و عرفان ....

یاد روزهای گرم و شیرین نزدیک به عید که با شور و هیجان نمایشگاه محصولات حاصل دست طلبه‌های مدرسه خودمان را می‌چیدیم. باورم نمی‌شد. همین نمایشگاه کوچک شروعی برای ایده‌های خلاقانه و اقتصادی خیلی ازدوستانم شد برای سال‌های بعد.

هر سال بوی عید برای دخترکان مدرسه‌مان همراه با دغدغه خانه‌تکانی‌های انجام نشده بود و چه لذتی داشت گردگیری‌های هول هولکی بعدش....



## احکام اعتکاف

باید فرد معتکف از این امور اجتناب کند:

الف: استفاده از بوی خوش به منظور لذت بردن؛ ولی برای کسانی که فاقد حسّ شامه هستند، مانعی نیست.

ب: خرید و فروش، بلکه هرنوع داد و ستد غیر ضروری؛ ولی اشتغال به کارهای دنیوی، مانند خیاطی و بافندگی مانعی ندارد. اما در صورتی که فردی دیگر حاضر شود خریدهای ضروری او را برای ادامه اعتکاف انجام دهد، باید او را به این کار بگمارد. همچنین هرگاه در حال اعتکاف به خرید و فروش بپردازد، معامله او درست و اعتکاف او باطل است.

ج: باید دراعتکاف از هر نوع جر و بحث، برای اظهار برتری، خودداری شود. ولی مذاکره علمی برای بیان حق و باطل مانعی ندارد.

ه: هر چیزی که روزه را باطل می‌کند، مایه بطلان اعتکاف می‌شود. به شرط این که در روز انجام بگیرد. زیرا روزه یکی از ارکان اعتکاف است و بطلان آن، مایه باطل شدن اعتکاف می‌شود.

خ: اگر اعتکاف به یکی از چیزها باطل شود، اگر واجب بوده، باید قضا کند. مگر این که در صیغه نذر یا به هنگام شروع با خدا شرط کند که هر موقع بخواهد، اعتکاف را بر هم بزند.

چ: هرگاه اعتکاف او مستحب باشد، اگر در هنگام دو روز آن را باطل کند، چیزی بر او واجب نیست و اگر پس از گذشت دوروز آن را باطل کند، باید آن را قضا کند.

ی: پوشیدن لباس دوخته برای معتکف مانعی ندارد و احکام اعتکاف با احکام احرام تفاوت دارد.

## شاید برای شما هم اتفاق بیوفتد

فاطمه سادات سیدان

### شرکت در راهپیمایی



#### آیت الله خامنه‌ای:

حضور در عرصه‌های ملی، مذهبی و اسلامی بر همگان یک فریضه و واجب الهی است.

#### آیت الله العظمی شبیری زنجانی:

موارد مختلف است. در جایی که حیات مذهب حق متوقف بر شرکت باشد یا عدم شرکت موجب مفسد عظیم‌تر در مجتمع گردد شرکت کردن لازم است.

#### آیت الله العظمی صافی گلپایگانی:

همه صحنه‌هایی که مردم حضور دارند، برای آن است که می‌خواهند دین را نگه دارند و در برابر دشمنان اسلام صف‌آرایی کنند و اجتماعاتی با این شکوه و عظمت، با انگیزه‌ای جز حفظ دین فراهم نمی‌شود.

#### آیت الله العظمی مکارم شیرازی:

حضور در راهپیمایی‌های مهم مثل روز قدس و ۲۲ بهمن لازم است. شایان ذکر است؛ ایشان لزوم را در پاسخ به سوال دیگری اینگونه معنا کرده‌اند: لازم بودن به معنای واجب بودن است.

#### آیت الله نوری همدانی:

با توجه به اوضاع روز در تمام عرصه‌های اجتماع اسلامی حضور یافتن در راهپیمایی علامت رشد سیاسی است که امروز لازم است.

#### آیت الله العظمی وحید خراسانی:

به طور کلی، تضعیف نظام جمهوری اسلامی ایران حرام است (و هر کاری که انجام آن باعث تضعیف نظام شود، لازم است ترک شود و هر کاری که ترک آن باعث تضعیف نظام شود، لازم است انجام داده شود).



۳. به او یاد دهید با خدا درد دل کند، صحبت کند، تشکر کند و کمک بخواند، به ویژه در مواقع حساس مانند امتحان دادن.

۴. برای تقویت ایمان دینی، محبت به ائمه اطهار (ع) را در سرلوحه برنامه‌های تربیتی کودک خویش قرار دهید؛ چرا که محبت به آنان، انسان را به ارادت و همرنگی با آنچه خدا می‌خواهد، توفیق می‌دهد. بدین منظور، بیان داستان‌های دوران کودکی امامان معصوم (ع) بسیار سودمند است.

کودکان، استعداد‌های پنهان جسمی و ذهنی‌شان را کشف کرد. در آموزه‌های دینی آمده است که به فرزندان خود اسب سواری، شنا و تیراندازی آموزش دهید. حضرت علی (ع) با تأکید بر آشنا کردن کودکان با آداب و روش‌های مفید، که در زندگی به کار می‌آید، یادآور می‌شود که فرزندان‌تان باید برای دوره‌ای غیر از زمان شما آماده و مہیای فعالیت شوند. لازمه زندگی اجتماعی سالم و پربر، شخصیتی پرورش یافته با آمادگی روانی، برخوردار از مهارت‌های اجتماعی و با اعتماد به نفس بالاست که در صورت توجه دقیق به تمام ابعاد شخصیت کودک می‌توان به چنین هدفی دست یافت. اهمیت دادن به پرسش‌های جست‌وجوگرانه کودکان و پرورش قدرت تخیل آنان، امری بسیار ضروری در جهت رشد ذهنی و پایه‌ریزی متعادل شخصیت آنان است. بیان پاسخ‌های ساده و روشن به ابهامات ذهنی کودکان، قصه‌گویی یا خواندن داستان‌های ساده و آموزنده یا مشارکت دادن آنها به حل مسائل خانواده، از جمله روش‌هایی است که در پرورش ذهنی کودک مؤثر است.

### توصیه‌های عملی جهت تقویت بعد اعتقادی در کودکان

۱. برای تثبیت ایمان در دل فرزندان، بینش‌های او را درباره خدا صحیح و عمیق کنید و به پرسش‌های او درباره خداوند پاسخ‌های درست و در حد فهم او بدهید.

۲. برای تقویت ایمان فرزند به خدا و پذیرش توانایی‌های خودش، جمله‌های مثبت را بر روی کاغذی بنویسید و بر در و دیوار و محل دید او قرار دهید، برای مثال:

- برای سلامتی، توانگری، زیبایی و قدرتم از خداوند سپاس گزارم.



## گلبرگ های زندگی

## دوره دوم تربیت: ۷ تا ۱۴ سالگی؛ دوران تأدیب و آموزش

را سن پیروی و فرمان برداری می داند. در این دوران نباید به کودک، آزادی کامل داد و از اشتباهات و خلاف هایش چشم پوشید، شایسته است او را از بی ادبی های احتمالی نیز باز داشت. باید او را به نظم و انضباط عادت داد و با برنامه ریزی درست، از بی-توجهی به لحظه ها و بیهوده گذرانی دور کرد. به یقین، اگر کودک دوران سیادت را به طور طبیعی در محیطی مناسب و اطمینان بخش سپری کرده باشد، در دوران تأدیب دارای نوعی تعادل روانی خواهد بود و برای اطاعت پذیری و حرف شنوی از والدین مقاومت نشان نمی دهد.

## تعلیم و آموزش نوباوگان

از آن جا که رشد مغز کودک در هفت سال دوم بیشتر شده و آمادگی لازم را برای یادگیری پیدا کرده است. مهم ترین وظیفه والدین و مربیان [در این سال ها]، آموزش و تعلیم ذکر شده است.

آموزش رسمی از شش سالگی شروع می شود و یادگیری او به تدریج همراه با تعلیمات مدرسه ای، از محیط و مسائل و افراد گوناگون اطرافش ادامه می یابد.

حضرت رسول اکرم ﷺ درباره آموزش مسائل دینی می فرماید: «وقتی فرزند شما به شش سالگی رسید، رکوع و سجود را به او یاد دهید. در هفت سالگی برای وضو ساختن آماده اش کنید و به نماز خواندن ترغیبش کنید. بدانید که با یاد دادن نام خدا به کودک، عذاب الهی از معلم و پدر و مادر برداشته می شود».

نکته بعدی، توجه به آموزش و پرورش کودکان در زمینه های هنری، ورزشی و مهارت های اجتماعی است. تنها نباید به آموزش های نظری بسنده کرد، بلکه لازم است با پرورش صحیح

در این دوره تغییرات محسوسی در تن و روان کودک پدید می آید. جسم او نسبتاً قوی تر، ذهنش رشد یافته تر و فهمش بیشتر می شود. رابطه اجتماعی وی با مادر کمتر می شود و شور و علاقه خاصی برای ارتباط با کودکان دیگر نشان می دهد، به طوری که پس از پذیرش از سوی هم سالان و افراد گروه به آرامش می رسد. کودکان در این سن و سال تا حدودی خوبی ها و بدی ها را درک می کنند. ولی از آن جا که هنوز به رشد کافی عقلانی برای تشخیص مصلحت خود نرسیده اند، نیاز به آگاهی و تربیت مستقیم دارند.

حضرت رسول اکرم ﷺ ۶ سال دوم کودک





صاحب آن حضرت علی است و رونق حوزه نجف به وجود شریف آن حضرت می‌باشد.

بعد یکی از مسئولان عراقی که منظورش درست معلوم نبود گفت: شاه ایران ظالم است.

حضرت امام علیه السلام فرمود: و شما از شاه ایران ظالم‌ترید!

ما تا این جمله را شنیدیم از جرئت و جسارت حضرت امام علیه السلام شوکه شدیم که چگونه به عنوان کسی که پناهنده سیاسی است به مسئولان عراقی به صراحت می‌گوید شما ظالم‌ترید؟!

در اینجا مترجم، ملاحظه‌کاری کرد و این جمله حضرت امام علیه السلام را به این مضمون ترجمه کرد که ایشان می‌گویند: بالاخره در هر مملکتی ظلم می‌شود در مملکت شما هم ظلم می‌شود.

ما طلبه‌ها خیالمان راحت شد و نفس راحتی کشیدیم. اما امام علیه السلام وقتی ترجمه مترجم را شنیدند، ناراحت شدند و رو به مترجم گفتند: من که این را نگفتم. من گفتم: شما از شاه ایران ظالم‌ترید. بعد از آن مترجم دیگری خواستند و فرمودند: عین جمله من را برای اینها ترجمه کن. مترجم بعدی هم عین جمله ایشان را برای آنها به عربی ترجمه کرد.

مسئولان عراقی تا این جمله را شنیدند، همگی برآشفتمند و بالحن‌های تندی که ما نمی‌توانستیم بفهمیم چه می‌گویند چیزهایی می‌گفتند.

ما طلبه‌ها خیلی ترسیده بودیم و با خود می‌گفتیم: الان است که دستور دستگیری امام علیه السلام و اذیت و آزار ایشان را صادر کنند. اما امام



وقتی صحبت به اینجا کشیده شد، استاندار کربلا گفت: دولت عراق تصمیم دارد، طلبه‌های ایرانی را از نجف خارج کند و به ایران برگرداند. البته شما و طلابی که به درس شما می‌آیند، می‌توانند بمانند.

حضرت امام علیه السلام در جواب فرمودند: ما همه یکی هستیم و همه با هم هستیم یا همه می‌مانیم یا همه می‌رویم.

استاندار کربلا گفت: ولی اگر شما بروید، حوزه نجف از رونق درس و بحث می‌افتد.

حضرت امام علیه السلام در جواب، یک ضرب‌المثل عربی را فرمودند: «أنا رب الابل و للبيت رب» (من صاحب شتر خودم هستم و این خانه خود، صاحب دارد) و منظورشان این بود که رونق حوزه علمیه نجف به خاطر ایشان نیست و این‌طور نیست که اگر ایشان بروند، حوزه نجف از رونق بیفتد. این حوزه خود، صاحب دارد و

سیده مریم مرتضوی

شجاعت و صلابت امام علیه السلاممن تا به حال از کسی و چیزی  
نترسیده‌ام

امام علیه السلام از هیچ تهدید و مسئله‌ای ترس نداشتند. در هر حرکتی، از این‌که مسائلی ممکن است رخ دهد در وجود ایشان هیچ وحشتی نبود. یک‌بار فرمودند: «من تا به حال از کسی و از چیزی به هیچ‌وجه نترسیدم و در من خوف راه پیدا نکرد».

خاطره شاگرد میبیدی امام خمینی علیه السلام

از شجاعت ایشان قرار بود چند تن از مسئولان عراقی از جمله استاندار کربلا، رئیس شهربانی و رئیس اطلاعات بغداد و فرماندار نجف به ملاقات حضرت امام خمینی علیه السلام بیایند. امام علیه السلام به آقای خاتم یزدی فرموده بودند: طلبه‌ها را هم خبر کنید تا در این جلسه حضور داشته باشند و دلیل‌شان این بود که می‌خواستند طلبه‌ها بفهمند که بین آنها چه حرف‌هایی رد و بدل می‌شود تا فردا آنها هرچه خواستند از قول ایشان در روزنامه‌هایشان بنویسند. من نیز همراه دیگر طلبه‌ها در آن جلسه حاضر شدم. امام خمینی علیه السلام با متانت خاصی در جمع طلبه‌ها نشسته بودند و برای ما خیلی جالب بود که آنها با امام علیه السلام چگونه رفتار خواهند کرد و رفتار امام علیه السلام چگونه خواهد بود.

بالاخره مسئولان عراقی آمدند. ولی

امام علیه السلام کمترین توجهی به آن‌ها نکردند و به همان صورت سر جای خود نشسته بودند. سلام کردند و حضرت امام علیه السلام هم جوابشان را دادند. در آن جلسه، اگرچه ما طلبه‌ها مقداری با زبان عربی آشنا بودیم. اما حضرت امام علیه السلام کسی را به عنوان مترجم قرار دادند تا حرف‌های ایشان را به عربی و حرف‌های مسئولین عراقی را به فارسی ترجمه کند.

استاندار کربلا گفت: آقای حسن البکر (رئیس جمهور وقت عراق) به شما سلام رسانده‌اند. حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود: شما هم به ایشان سلام برسانید.



استاندار کربلا در ادامه گفت: آقای حسن البکر گفته‌اند که اگر شما مایل باشید هرچه قدر پول برای اداره حوزه علمیه نجف خواسته باشید در اختیارتان قرار می‌دهیم چون کشور ما درآمد خوبی دارد.

امام خمینی علیه السلام در جواب فرمود: به ایشان بگویید ما نیازی به پول و کمک شما نداریم و حوزه‌های علمیه شیعه از صدر اسلام تاکنون وابسته به هیچ دولتی نبوده‌اند و مستقل اداره شده‌اند.



این نکته توجه فرمودند. نیز برای اینکه نوری از بالا مشخص نشود پرده‌های سبز رنگی برای پنجره‌ها از تجریش خریدیم و نصب کردیم.

### کی تفاهم کرده؟

روزنامه اطلاعات یک مطلبی می‌نویسد به نام تفاهم روحانیت و دولت. آقای خمینی رهبر دنبال مسعودی مسئول روزنامه اطلاعات می‌فرستد که این تفاهم چیست و کجاست؟ بگو این تفاهم را کی کرده، من تفاهم کرده‌ام؟ آیا آقایان دیگر تفاهم کرده‌اند، این تفاهم بایستی روشن بشود! خلاصه او هم پیغام می‌فرستد که این مربوط به ما نیست و مقاله هم آن نبوده و یک همچنین چیزی بوده است، مثلاً خود این مقاله از طرف ساواک آمده! آقای خمینی رهبر فشار می‌آورد که بایستی خودت این را توی روزنامه بنویسی و تکذیب کنی، اگر نکنی من تو را تکذیب می‌کنم. خلاصه مسئول روزنامه می‌افتد روی عجز و التماس که ما تقصیر نداریم و این از طریق ساواک بود. در این گیرودار، سرهنگ مولوی رئیس سازمان امنیت تهران آنجا می‌آید و به آقا می‌گوید که من فکر می‌کنم که صلاح بر این باشد که شما دست از این اعتراض و تکذیب کردن روزنامه اطلاعات بردارید. اگر برندارید درهرحال ما سربازیم. تا می‌گویند ما سربازیم، آقا به او می‌توپد: مرتیکه تو کجایت سرباز است! اگر سرباز بودید، چادر زنانه سرتان نمی‌کردید که فرار کنید، سرباز ما هستیم که درهرحال از این مملکت دفاع کردیم و می‌کنیم! خلاصه مولوی دیگر دید هیچ چیزی نمی‌تواند بگوید.

هواپیماهای دشمن هم معلوم بود. پدافند هم از این سوی شلیک می‌شد.

یکی از روزها هواپیماها خیلی مانور می‌دادند و این ننه حوا خیلی می‌ترسید. دیدم که آقا به ننه حوا گفتند که نترس ننه، طوری نمی‌شود، بیا من شما را به جایی ببرم که محفوظ باشی، صدمه هم نبینی. او را به داخل اتاقی که به اصطلاح در زیر پله بود و دیوارهایش گچی بود و ریخته بود، بردند و گفتند که ننه شما اینجا باش و هیچی هم نترس، جایات محفوظ است. سپس خودشان بیرون آمدند و بنا کردند به قدم زدن و تماشا کردن.

این رفتارهای ظریف روح بلند حضرت امام رهبر را می‌رساند که به فکر یک کارگر خانه هست. ولی برای خودش اهمیت چندانی قائل نیست. این را می‌گویند زندگی علی‌وار، جوانمردانه با ایثار و شجاعت و شهامت.

در همان لحظات، پیش امام رهبر آمدم و عرض کردم که آقا جان هوا سرد است و شما قدری کسالت دارید، سرما برایتان ضرر دارد، به داخل اتاق تشریف ببرید تا سرما نخورید.

خنده‌ای کردند و فرمودند: شما هم نترسید هیچ طوری نمی‌شود. شما هم برو خیالت راحت باشد. سه بار این جمله را فرمودند و مرا رد کردند. من باز به داخل آمدم و از پشت پرده ایشان را تماشا کردم که قدم‌زنان در حال تماشای هواپیماها هستند.

بعدها که اعلام کردند که گلوله‌های پدافند بعضی‌هایشان در بالا عمل نمی‌کند و پس از فرود آمدن منفجر می‌شود، آقا به اصطلاح به



خمینی رهبر با همان متانت سر جای خود نشسته بودند تا اینکه یکی از آن‌ها گفت: شما باید ثابت کنی که ما از شاه ایران ظالم‌تریم.

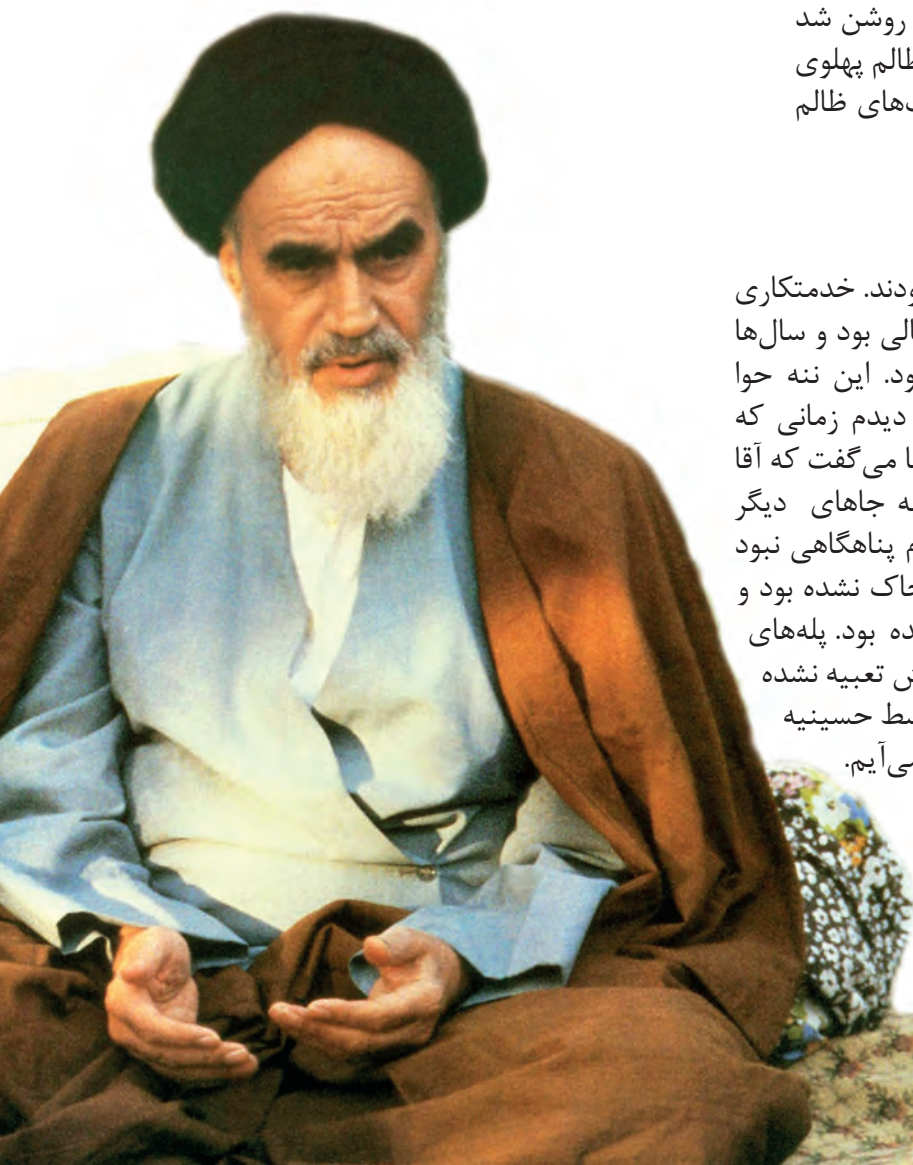
امام رهبر فرمود: مأمورین شما در کاظمین، نیمه شب با نردبان وارد خانه یک دکتر بی‌گناه ایرانی شده‌اند و بعد از ضرب و شتم وی، او را به ایران برگردانده‌اند؛ درحالی‌که خانواده‌اش تنها مانده‌اند.

رئیس شهربانی بغداد تا این مطلب را شنید رو به رئیس اطلاعات بغداد کرد و پرسید: آیا چیزی که ایشان می‌گویند درست است و اتفاق افتاده است؟ رئیس اطلاعات بغداد درحالی‌که سرش را پایین انداخته بود، گفت: بله! اینجا بود که دیگر پاسخی برای امام رهبر نداشتند و همه ناراحت از جلسه بیرون رفتند. امام رهبر کمترین اعتنایی به آن‌ها نکردند. اینجا بود که ما شجاعت کم‌نظیر امام رهبر را به چشم خود دیدیم و برای ما این حقیقت روشن شد که ایشان نه تنها مخالف حکومت ظالم پهلوی هستند، بلکه مخالف همه حکومت‌های ظالم و مستبد است.

### ننه حوا

حضرت امام واقعاً شجاع و نترس بودند. خدمتکاری داشتیم به نام ننه حوا، ایشان شمالی بود و سال‌ها خدمتگزار بیت حضرت امام رهبر بود. این ننه حوا خیلی ترسو بود. چند مرتبه من دیدم زمانی که هواپیماهای عراقی می‌آمدند به آقا می‌گفت که آقا برویم داخل حسینیة که نسبت به جاهای دیگر محفوظ‌تر و محکم‌تر است. آن ایام پناهگاهی نبود و حسینیة فعلی هم هنوز گِج و خاک نشده بود و به اصطلاح بیرونش هم سیمان نشده بود. پله‌های خاکی داشت و دری هم هنوز برایش تعبیه نشده بود. آجرها هم به دلیل بنایی در وسط حسینیة قرار داشت، آقا می‌فرمودند: من نمی‌آیم. یادم هست که زن‌ها به‌ویژه فاطمه خانم - که علاقه زیادی

به آقا داشت - اصرار می‌کردند. اما آقا می‌فرمودند: من نمی‌آیم، شما بروید. فاطمه خانم یک‌بار گفت که اگر شما نیایید ما هم نمی‌رویم. لذا این بار آقا به خاطر زن و بچه مجبور شدند و از همین پله‌های خاکی رفتند پایین و مدت کوتاهی بعد از آنجا بیرون آمدند. دیگر هم قبول نکردند و هر وقت اصرار می‌شد که به حسینیة بروند، قبول نمی‌کردند. حتی پناهگاه را هم نپذیرفتند. در بیشتر مواقع که هواپیماهای دشمن بالا سر تهران می‌آمدند، می‌رفتم شیرفلکه آب را می‌بستم، برق‌ها را قطع می‌کردم. پدافند که شروع می‌شد، مردم می‌آمدند تماشا می‌کردند. یادم هست که آن اوایل حضرت امام رهبر هم می‌ایستادند و صحنه را تماشا می‌کردند و در حیاط قدم می‌زدند. دستشان را به پشت کمرشان می‌گرفتند و قشنگ هواپیما را مشاهده می‌کردند. حتی چراغ‌های





مستند داستانی «تب مژگان» رمانی امنیتی در زمینه بهاییت و بهایی شناسی است که با گم شدن دختری ۱۹ ساله به نام مژگان و وضعیت بد روحی او به دلیل فوت مادرش آغاز می‌شود. این گروه که به دلیل تحقیقات امنیتی پدر خانواده در زمینه بهاییت، با برنامه‌ریزی قبلی به خانه آن‌ها نفوذ کرده اند، ابتدا به واسطه ترور تدریجی مادر مژگان و سپس بی‌هوش کردن مژگان با یک ماده خاص، سبب تب‌های مکرر و بیماری‌های جسمی و روحی او و گرفتار شدنش در دام دوستانی از فرقه انحرافی بهائیت را فراهم کرده‌اند، در حقیقت به واسطه مژگان و برادرش آرمان، قصد آسیب رساندن به پدر خانواده را دارند.



مستند داستانی «حیفا»، دربردارنده داستان زندگی و مأموریت دختری جاسوس از اداره متساوای سازمان موساد در منطقه غرب آسیا می‌باشد. این دختر، همانند دیگر خواهران همولوگش به خیانت در تاریخ بشریت مشغول بوده و جنایت‌های بی‌شماری را از طرف رژیم غاصب و نامشروع صهیونیستی مرتکب می‌شود تا بتواند مدیریت رفتاری و تصمیم‌سازی سران داعش را در دست بگیرد.

## چشمه دانایی

معرفی آثار حجت الاسلام محمدرضا حدادپور جهرمی

مستند داستانی «حجره پریا» بیان مجاهدت و جدیت عالمانه نسل سومی‌های دانش آموخته حوزه‌های علمیه خواهران است که در راه مبارزه با ملحدان فعال در فضای مجازی ایران، قدم گذاشته و با علم و توسل و تذکر و توجه به رسالت طلبگی خویش عمل کردند.



مستند داستانی «کف خیابون» که از خودکشی نوجوانی به نام افشین به دلیل بی بند و باری های خواهر و مادرش آغاز می‌شود؛ با درایت، کاردانی و فداکاری تیم چهار نفره امنیتی: (محمد، ابوالفضل، عبداللہی و ۲۳۳ و همکاری های افشین)، به شناسایی سازمان‌هایی مانند (M۱۶) از کشور انگلستان و مؤسسه تحقیقاتی مطالعات بنیادی خاورمیانه در پاکستان می‌شود که در زیر پوشش مزون و شو و ...، فعالیت‌های گسترده خود را برای فتنه و کودتا در انتخابات سال ۸۸ سازماندهی می‌کنند.





## وصیتنامه

بسم الله الرحمن الرحيم

پسران من، همگی اهل علم و تبلیغ برای خدا شوید. دختران من، به شوهر اهل علم و تبلیغ همسر شوید. در زندگی با هم متحد باشید و برای دنیا با هم اختلاف نکنید. همگی حق مادر را رعایت کنید و جنازه مرا در قم دفن کنید و مرا دعا کنید ...

به هر کس که می‌خواهد زحمت فاتحه خواندن برایم بکشد، بگویید: در عوض یک مسئله یاد بگیرد و عمل کند.

۱۳۳۰ ه.ش برای ادامه تحصیل به قم رفت. وی در ۲۱ سالگی ازدواج کرد که حاصل این ازدواج، پنج پسر و چهار دختر بود. در این دوران در کلاس‌های درس آیت الله سید حسین طباطبایی بروجردی و آیت الله سید روح‌الله خمینی ره شرکت می‌کرد. مدت زمانی جهت تبلیغ مذهب شیعه به کویت رفت. اما در سال ۱۳۴۱ و همزمان با شروع نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی ره به قم بازگشت. ایشان از فعالان مبارزاتی ضد حکومت پهلوی بود که قسمت عمده‌ای از عمرش را صرف آن کرد و به فعالیت‌های مختلف پرداخت. با آغاز مبارزات علنی امام خمینی ره علیه رژیم پهلوی در سال ۱۳۴۰، آیت الله سعیدی هم به جمع یاران امام پیوست. در دورانی که امام خمینی ره در تبعید بود، به همراه چند تن دیگر از علما پرچم مبارزات را به دست گرفت و مردم را به مطالبه حق خود تشویق کرد.





## افلاک خاک نشین

### بیان

محبوبه محمدی

پهلوی به لرزه درمی آمد. با سخنان او، ما جان می گرفتیم و روزهای مبارزه می گذشت، کلام او پر صلابت بود. هر چند توان جسمی اش تحلیل رفته بود...

به طور ناگهانی برق ها را قطع کرده بودند، فریادی از سلول او شنیده شد. سپس در سلول ها را باز و برق ها را روشن کردند. بعد از آن ما رفتیم و دیدیم که جنازه شهید سعیدی روی زمین افتاده و عمامه ایشان داخل دهان شان است. به وسیله عمامه او را خفه کرده بودند. این عالم مجاهد در ۲۰ خرداد ۱۳۴۹ در زندان ساواک به شهادت رسید و به طور مخفیانه در قبرستان وادی السلام قم به خاک سپرده شد.

آیت الله سعیدی رحمته با اینکه در محضر بزرگان حوزه تا مرتبه اجتهاد پیش رفته بود. اما افتخارش این بود که امام رحمته را مقتدای خویش می دانست و می فرمود: «حضرت امام شبیه ترین عالمان نسبت به ولی الله امام زمان علیه السلام و آبا طاهرینش است». آیت الله سید محمدرضا سعیدی رحمته، در ۲ اردیبهشت سال ۱۳۰۸ هـ ش در نوقان مشهد متولد شد. پس از گذراندن دروس ابتدایی نزد پدر، تحصیل رسمی حوزه را در مشهد آغاز کرد و در سال

لحظات، با چک چک شیر آب داخل کاسه می گذشت؛ مثل تیک تیک ساعت نبود. ولی وسیله ای برای شکنجه بود. به این صدای ممتد، فریادهای هم بندانم را هم اضافه کن...

این که شنوای داد و بیداد مظلوم باشی، عذاب آور است. نور کمی از سوراخ در فلزی به داخل تابیده می شد؛ رفت و آمد مأموران ساواک این کورسوی نور را قطع و وصل می کرد و خبر از لحظه ای سخت تر، برای آوردن فردی به زندان یا شکنجه فرد دیگری می داد. بعضی ها موقع درد، زیر ضربات تازیانه، امام شان را می خواندند.

یا حسین...! یا زهرا...! یا صاحب الزمان...!

سیلی می خوردند که ساکت شوند. ولی ندایی بلندتر برمی خواست. صدای شخصی، برای من واضح تر شد: «به خدا قسم! اگر مرا بکشید و خونم را بر زمین بریزید، در هر قطره خون من نام مقدس امام خمینی رحمته را خواهید دید». سیدی این جملات را فریاد می کرد که با هر کلامش، پایه های کاخ های ستم محمدرضا

## تعریف طرح تحقیق

طرح تحقیق، سندی است که ضمن معرفی مسأله پژوهشی؛ مشخصات تحقیق، روش، برنامه اجرایی و جزئیات فعالیت‌ها و امور مربوط به موضوع تحقیق را در بر دارد. به عبارتی نقشه و ساختار پژوهش برای دستیابی به پاسخ پرسش‌های تحقیق را طرح تحقیق می‌گویند.

## فواید طرح تحقیق

نوشتن طرح تحقیق که از اجزای مهم هر کار تحقیقی است دارای فواید بسیاری است از جمله:

- جلوگیری از اتلاف وقت و بیهوده کاری؛

- کاهش هزینه تحقیق؛

- دور نگه داشتن محقق از خطاها و اشتباهات فکری؛

- منسجم شدن تلاش‌های محقق؛

- تخمین زمان مورد نیاز برای انجام تحقیق.

## اجزای طرح تحقیق

طرح تحقیق شامل اجزای زیر است:

۱. بیان مسأله
۲. پیشینه تحقیق
۳. ضرورت و اهداف
۴. پیش فرض‌ها
۵. تعریف مفاهیم
۶. بیان روش جمع‌آوری و پردازش اطلاعات
۷. سوالات تحقیق (سوال اصلی و سوالات تحقیق)
۸. فصل بندی و ساختار تحقیق
۹. کتاب‌شناسی.

شیوه نگارش هر کدام از این اجزا نیاز به توضیح مفصل دارد که انشاءالله در شماره‌های بعدی نشریه بیان خواهد شد.

نسرین کردنژاد

# گام به گام با محقق



## گام سوم: طرح نویسی

مقدمه

همانطور که در شماره‌های قبلی نشریه بیان شد، هر تحقیق علمی دارای مراحل است که پایبندی محقق به انجام دقیق آن‌ها لازم و دارای ثمرات بسیاری است. گام اول با عنوان «انتخاب موضوع و شیوه تبدیل آن به یک عنوان مناسب پژوهش» در شماره دوم نشریه تبیین گردید. در شماره سوم نشریه، گام دوم با «عنوان شناسایی منابع و مطالعه آنها» به تفصیل بیان شد. در این شماره به شرح گام سوم یعنی «طرح نویسی» پرداخته می‌شود.







رقیه در پاسخ به اینکه چه شد که راه زندگی‌ات از فضای پرستاری و بیمارستان به حوزه علمیه کشیده شده؟ می‌گوید: آنچه یادم است این است که من از ابتدا، از همان دوران نوجوانی و جوانی یعنی قبل از رفتن به دانشگاه همیشه به خواندن درس‌های دینی و حوزوی علاقه داشتم و در کنار کتاب‌های پزشکی که در دانشگاه می‌خواندم کتاب‌های زیادی را نیز در زمینه اعتقادی، اخلاقی و احکام می‌خریدم و مطالعه می‌کردم.

خانم عاصم‌آبادی ادامه می‌دهد: همیشه در ذهنم با سؤالات دینی زیادی دست و پنجه نرم می‌کردم. دوست داشتم خودم به جواب سؤالاتم برسم. دوست داشتم از درون قلبم به دین اسلامی که از پدر و مادرم گرفته بودم برسم و عقاید اسلامی را با تک‌تک سلول‌هایم باور کنم. همین‌ها موجب شد که بعد از اتمام دوران دانشجویی‌ام تصمیم گرفتم وارد راه طلبگی و حوزه شوم.

رقیه متأهل است ولی هنوز صاحب فرزند نشده است. همه خوب می‌دانیم که تحصیل کردن یک زن با اشغال کردن بخشی از ساعات روزانه زندگی او سبب کاهش وقت او برای رسیدگی به امور خانه و خانواده می‌شود و اگر برنامه درستی برای توافق بین تحصیل و

است. ۲۷ سال سن و لیسانس پرستاری دارد. می‌گوید بعد از پایان تحصیلات دانشگاهی در رشته پرستاری، مدتی در یکی از بیمارستان‌های قم و همزمان در یکی از درمانگاه‌های قم اشتغال می‌یابد ولی پس از پذیرفته شدن در حوزه علمیه، کارش را کنار می‌گذارد تا با خیالی آسوده تمام فکر و وقتش را بر دروس حوزوی‌اش متمرکز کند. او اکنون در حوزه علمیه حضرت آمنه علیها السلام مشغول تحصیل در سال چهارم سطح دو حوزه است.

از رقیه پرسیدم: آیا به نظرت بین طلبگی و شغل پرستاری وجه تشابه و نقطه اشتراکی وجود دارد؟ او در پاسخ عنوان می‌کند: بله. به نظرم بین طلبگی و تمام علوم دیگر از جمله پرستاری نقطه اشتراک وجود دارد. به قول آقای جوادی آملی حفظه الله علوم دینی و حوزوی پرده از قول خدا برمی‌دارند و علوم غیردینی (مثل پرستاری) پرده از فعل خدا برمی‌دارند. مطالعه سیستم‌های مختلف، پیچیده و منظم درون بدن انسان در رشته پرستاری بیشتر از گذشته این باور را در من تقویت کرد که این عالم هستی آفریدگاری بی‌نهایت حکیم، دانا، منظم و قادر دارد. خداوندی که ما انسان‌ها و آنچه در دنیای اطرافمان قرار دارد را از هیچ به وجود آورد و در راه کمال قرار داد.

فاطمه جمالزاده

## صمیمانه

یکی از رشته‌هایی که نقاط مشترک زیادی با دیگر رشته‌ها، حرفه‌ها و مشاغل دارد طلبگی است. برای مثال راه طلبگی راه تسکین هزاران خستگی و درد روحی است، همان‌گونه که کار یک پزشک راه درمان بیماری‌های جسمی است. ستاره‌شناس چگونگی تشکیل ستارگان را بررسی می‌کند؛ طلبه چگونگی ستاره شدن در آسمان انسانیت را. پست‌چی نامه مجنونی را به لیلا می‌رساند؛ طلبه دل بنده‌ای را به لیلای حقیقی وصل می‌کند. رفتگر چهره شهر را پاک می‌کند از زباله‌های زشت و بدبو؛ طلبه تلاش می‌کند جامه گناه، پلیدی، درویی، دروغ، نیرنگ، دل‌آزاری و... را از تن شهر بیرون آورد.

برای بیان وجه تشابه طلبگی با سایر رشته‌ها و مشاغل این مصحف مجال کمی است. خیلی‌ها بوده‌اند که برای رسیدن به هدفی خاص پا در راهی گذاشته‌اند و بعد به این حقیقت پی برده‌اند که آن هدف در راه طلبگی بسی پررنگ‌تر جلوه‌نمایی می‌کند و همین سبب شده که راهشان به حوزه‌های علمیه و کتاب‌های فلسفی، کلامی، فقهی و ... گره بخورد. رقیه عاصم‌آبادی یکی از همین افراد

ماجرای جالب و خواندنی ورود یکی از طلاب حوزه علمیه حضرت آمنه علیها السلام که پس از دریافت مدرک لیسانس در رشته پرستاری، کار و شغل خود را رها کرد و وارد حوزه شد را در این گزارش بخوانید.

=====



عاصم‌آبادی خطاب به طلاب اظهار می‌کند: حالا که وارد راه حوزه و راه دین شده‌اید تمام سعی خود را برای درست درس خواندن و فراگرفتن آموزه‌ها و در نهایت بهتر شدن به کار بندید. فقط به دروس حوزه اکتفا نکنید و اطلاعات خود را در هر زمینه‌ای که لازم است بالا ببرید. آموخته‌های خود را به مرحله عمل برسانید تا مبدا جزء عالمان بی‌عمل قرار گیرید.

این مکتوب تنها سخنان یکی از کسانی بود که مسیر زندگی‌اش از راهی دیگر به حوزه کشیده شده است. حتما طلبه‌های دیگر نیز هستند که داستان ورودشان به حوزه و هدفشان از تحصیل در حوزه همینقدر خواندنی، همین‌قدر جالب باشد.



محافل شده است. با خانم عاصم‌آبادی کمی درباره این بیانیه صحبت کردیم. او در این باره می‌گوید: مقام معظم رهبری حفظه‌الله در این بیانیه دستاوردهای مهم انقلاب اسلامی طی چهار دهه گذشته که بعضاً از نگاه جوانان دور مانده بود را به روشنی تبیین کردند و برای ساختن و به ثمر نشستن بهتر این انقلاب توصیه‌هایی مهم و کاربردی به ملت ایران کردند. ما طلبه‌ها اگر توصیه‌های رهبر را در هر زمینه‌ای که به آن علاقه یا در آن استعداد داریم به کار بندیم می‌توانیم در روشنی‌بخشی به آینده انقلاب ایفای نقش کنیم و سهم خود را برای آماده‌سازی جهان برای ظهور منجی عالم بشریت، امام زمان عجل‌الله ادا کنیم.

وی اضافه می‌کند: ما طلبه‌ها باید ابتدا با درس‌خواندن، مطالعه کردن و پژوهش کردن و در مرحله بعد با عمل کردن به آموزه‌ها، خود و دیگران را به درجه قابل قبولی از درک، بینش و معرفت صحیح برسانیم؛ اگر اینگونه عمل شد آنگاه توانسته‌ایم به بارور شدن انقلاب اسلامی ایران و ظهور مهدی موعود عجل‌الله کمک کنیم.



رسیدگی به امور منزل و خانواده دنبال نکند دچار قصور در انجام وظیفه می‌شود؛ از این رو از خانم عاصم‌آبادی پرسیدم که آیا تحصیل در حوزه طی این چهار سال خللی در زندگی‌ات ایجاد نکرده است؟ عاصم‌آبادی پاسخ می‌دهد: خدا را شکر تحصیل در حوزه خللی در زندگی‌ام و انجام وظایفم ایجاد نکرده است. ما طلبه‌ها باید همیشه اولویت سنجی داشته باشیم و بدانیم که اصل برای ما خانم‌ها همسررداری و تربیت فرزند است. من تا این لحظه توانسته‌ام به یاری خداوند بین درس خواندن و همسررداری سازگاری ایجاد کنم.

از رقیه پرسیدم که به نظرت اگر فرزندان شوی هم آیا می‌توانی بین تحصیل، همسررداری و رسیدگی به منزل و فرزندپروری نیز توافق ایجاد کنی؟ کمی فکر می‌کند و می‌گوید: نمی‌دانم در آینده بتوانم بین درس خواندن و رسیدگی به فرزند نیز سازش ایجاد کنم یا نه. به هر حال اولویت اصلی برای من تربیت صحیح فرزندم است. به نظرم همه ما می‌توانیم با یک برنامه ریزی درست و اساسی به همه کارهایمان برسیم. البته توکل به خدا هم همیشه در هر کاری باید داشته باشیم.

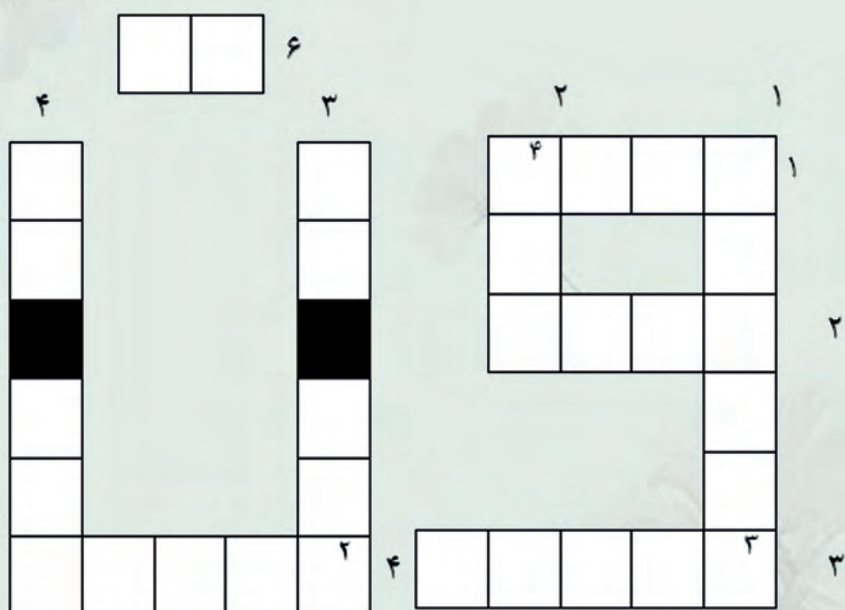
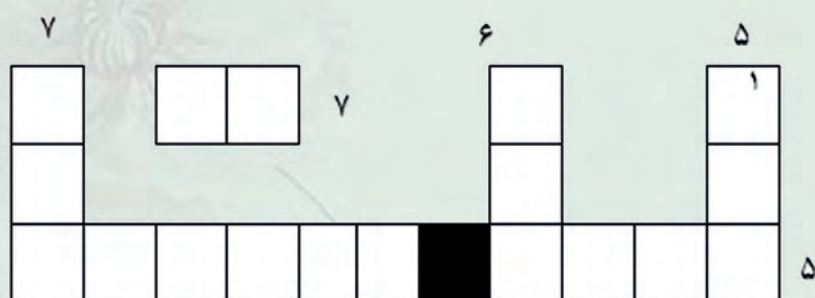


او درباره بزرگترین هدفش از ورود به حوزه و قدم زدن در دنیای فقه و اصول و کلام و... چنین می‌گوید: بزرگ‌ترین هدفی که از ابتدای ورود به حوزه دنبال کرده‌ام رساندن خود به سطحی از بینش و معرفت بوده است تا پس از آن بتوانم در حد توانم به دیگران کمک کنم. هدف خلقت ما انسان‌ها قرب‌إلی‌الله بوده است و ما باید به گونه‌ای زندگی کنیم تا این هدف خداوند درون ما متجلی شود.

خانم عاصم‌آبادی می‌گوید: اگر به عقب برگردم حتماً و حتماً باز هم وارد حوزه می‌شوم. طی این چهار سال اشتغال به تحصیل در حوزه چیزهای خوب و مفید بسیاری یاد گرفته‌ام که اگر همت و تلاشم را بیشتر کنم می‌توانم با این آموخته‌ها هم دنیا و هم آخرتم را اصلاح کنم و به سراسر زندگی‌ام رنگ خدایی ببخشم.

رقیه به گفته خودش زیاد اهل فضای مجازی نیست و فقط اگر ضرورتی پیش آید و کار اینترنتی داشته باشد یعنی مثلاً بخواهد مطلبی را دریافت کند سری به اینترنت می‌زند. او یکی از علل موفقیت در ایجاد سازش بین امور همسررداری و تحصیل را وقت تلف نکردن در فضای مجازی می‌داند.

بیانیه گام دوم انقلاب که همین اواخر از سوی مقام معظم رهبری نگارش و منتشر شد توجه بسیاری را به خود جلب کرده و نقل بسیاری از



مریم کوچکی

## افقی

۱. جامع اسماء و صفات خداوند
۲. بزرگترین صحن حرم امام رضا
۳. قانون و شریعت و احکام الهی (فرهنگ معین)
۴. از اصول دین است
۵. مذهب راستین - «مثل نوره کمشکاه....»
۶. «.....یتسائلون»
۷. قلب قرآن

## عمودی

۱. شیطان
۲. «ذلک الکتاب لا ریب فیه .... للمتقین»
۳. پنج سوره در قرآن با آن شروع شده - «فروخ و ریحان و.... نعیم»
۴. ضمیر مفرد مذکر غائب - نام قومی در قرآن
۵. «متکئین علی .... بطائنہا من استبرق و جنى الجنّین دان»
۶. هر یک از فقرات و جملات قرآن که سوره از آن مرکب می شود
۷. یکی از پیامبران اولوالعزم

\*\*\* دوستان گرامی! با توجه به شماره های داخل جدول، رمز مورد نظر را پیدا کنید و با آن یک جمله بسازید. به بهترین جمله هدیه ارزشمندی تعلق می گیرد. جمله های خود را به دفتر فرهنگی مدرسه تحویل دهید و یا ایمیل نشریه ارسال نمایید.



## بررسی تفاسیر

اکنون به بررسی تفاسیر فوق به طور فشرده و مختصر می‌پردازیم:

شکی نیست که تفسیر اول به هیچ وجه با مفهوم آیه و روح تعلیمات اسلام سازگار نیست. ممکن نیست که پیروی از هر حکومتی بدون قید و شرط در ردیف اطاعت خدا و پیامبر ﷺ باشد، به همین دلیل علاوه بر مفسران شیعه، مفسران بزرگ اهل تسنن نیز آن را نفی کرده‌اند.

اما تفسیر دوم، یعنی تفسیر اولوا الأمر به علما و دانشمندان عادل و آگاه از کتاب و سنت نیز با اطلاق آیه سازگار نیست. زیرا پیروی از علما و دانشمندان، شرایطی دارد: از جمله اینکه گفتار آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، بنابراین اگر آنها مرتکب اشتباهی شوند (چون معصوم نیستند و اشتباه می‌کنند) یا به هر علت دیگر از حق منحرف شوند، اطاعت آنها لازم نیست. در صورتی که آیه، اطاعت اولوا الأمر را به طور مطلق، همانند اطاعت پیامبر ﷺ لازم شمرده است.

تفسیر سوم (منحصر ساختن به خلفای چهارگانه نخستین) مفهومی است که امروز مصداقی برای اولوا الأمر میان مسلمانان وجود نداشته باشد، به علاوه هیچ‌گونه دلیلی برای این تخصیص در دست نیست.

تفسیر چهارم، یعنی اختصاص دادن به صحابه یا فرماندهان لشکر نیز همین اشکال را دارد، یعنی هیچ‌گونه دلیلی بر این تخصیص نیز در دست نیست.



زینب قاسمی

## چلچراغ

یا ایُّها الذین ءامنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؛

ای کسانی که ایمان آوردید، خداوند را اطاعت کنید و رسول و اولی الامر از خودتان را اطاعت کنید. (نساء ۹۵)

در این آیه شریفه، نخست به مردم با ایمان دستور می‌دهد که از خداوند اطاعت کنند. در مرحله بعد، فرمان به پیروی از پیامبر ﷺ می‌دهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس، سخن نمی‌گوید، پیامبری که نماینده خدا میان مردم است و سخن او سخن خدا است. در مرحله سوم فرمان به اطاعت از اولوا الامر می‌دهد.

### اما اولوا الامر چه کسانی هستند؟!

درباره اینکه منظور از اولوا الامر چیست؟ میان مفسران اسلام سخن بسیار است که می‌توان آن را در چند جمله خلاصه کرد:

۱. جمعی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از "اولوا الامر" زمامداران و حکام و فرماندهان هستند، ولو اینکه ظالم باشند و باید مسلمانان از آنان تبعیت کنند.

۲. به عقیده بعضی دیگر، منظور از "اولی الامر" زمامداران معنوی و فکری، یعنی علما و دانشمندان؛ دانشمندانی که عادل باشند و به محتویات کتاب و سنت آگاهی کامل داشته باشند.

۳. بعضی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از این کلمه منحصرأ خلفای چهارگانه نخستین‌اند و غیر آن‌ها را شامل نمی‌شود.

۴. بعضی دیگر از مفسران، اولوا الامر را به معنی صحابه و یاران پیامبر ﷺ می‌دانند.

۵. همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از "اولوا الامر" امامان معصوم علیهم‌السلام می‌باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر ﷺ به آنها سپرده شده است و غیر آنها را شامل نمی‌شود، البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند با شروط معینی، اطاعت آنها لازم است. نه به دلیل اینکه اولوا الامرند، بلکه آنان نمایندگان اولوا الامر هستند.

## نکته تفسیری

حضرت آیت الله جوادی آملی حفظه الله در این زمینه معتقدند که اولی الامر، به دو دسته تقسیم می‌شوند: اولی الامر بالأصاله و اولی الامر تبعی.

اولی الامر بالأصاله همان امامان معصوم علیهم السلام هستند که در صورت فراهم بودن شرایط، ولایت امر امت را بر عهده می‌گیرند.

ولی اولی الامر تبعی، فقهای عادل جامع الشرائط و منصوب به نصب عام از سوی امامان علیهم السلام هستند که در غیاب امامان معصوم علیهم السلام متصدی امور امت اسلام هستند.

همان‌گونه که درباره نائبان خاص امامان معصوم علیهم السلام در دوران حضورشان، عصمت شرط نبود، در مورد اولی الامرهای تبعی، که نائبان عام امامان معصوم علیهم السلام در دوران غیبت هستند، نیز چنین عصمتی لازم نبوده و صرفاً فقاقت، عدالت، تدبیر و مدیریت نظام اسلامی کفایت می‌کند.

ایشان در این زمینه چنین می‌گویند: «اگر چه اولی الامر در آیه کریمه «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» ظاهر در معصومان علیهم السلام است و آنان اولی الامر بالأصاله هستند. ولی در عصر غیبت معصوم علیهم السلام طبق رهنمود عقل و نیز به دستور خود معصومان علیهم السلام، نائبان ایشان اولی الامر هستند. اما اولی الامر بالتبع، نه اولی الامر بالأصاله.

همان‌گونه که در عصر حضور و ظهور معصوم علیهم السلام، نائبان خاص، بسیاری از کارها را به عهده داشتند و مباشرت خود معصوم علیهم السلام شرط نبود، در عصر غیبت نیز نائبان عام، اداره امور را به دست دارند. البته نائبان عام و منصوبان امامان معصوم علیهم السلام در مسئله رهبری و حکومت، عالمان و فقیهانی هستند که سه شرط فقاقت، عدالت، تدبیر و مدیریت نظام اسلامی را داشته باشند».







تنها تفسیری که از اشکالات گذشته سالم می‌ماند، تفسیر پنجم یعنی تفسیر اولوا الامر به رهبران و امامان معصوم علیهم‌السلام است. زیرا این تفسیر با اطلاق وجوب اطاعت، که از آیه فوق استفاده می‌شود، کاملاً سازگار است. چون مقام "عصمت" امام علیه‌السلام، او را از هر گونه خطا و گناه حفظ می‌کند. به این ترتیب فرمان او همانند فرمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدون هیچ‌گونه قید و شرطی واجب الإطاعه است و سزاوار است که در ردیف اطاعت او قرار گیرد و حتی بدون تکرار "أطیعوا" عطف بر "رسول" شود.



ISNA

PHOTO: RECEIVED



photo - Hossein Zohreward



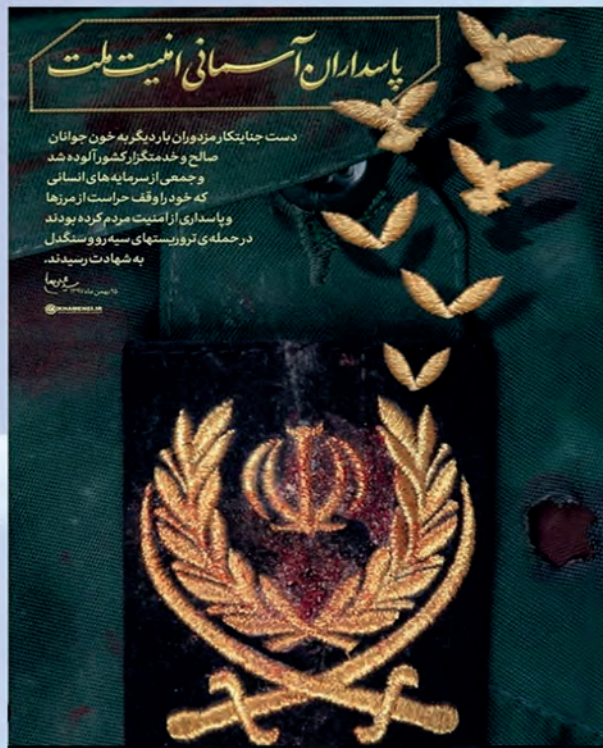
khamenei\_ir • Follow

شهید شما از ملائکه هم بالاتر ✨ khamenei\_ir است

رهبر انقلاب: من به فرزندی که پدران شهید خود را هرگز ندیدند و به همسرانی که سنگینی فراق همسر و یار و غمخوار خود را تحمل کردند، عرض میکنم: عزیزان من! با شهادت عزیزانتان، شما خسارت و ضرر نکردید. عزیزان شما اگر از دست شما رفتند، اما در خزانه گرانبهای شهادت الهی، شخصیتشان همچنان محفوظ و حاضر و ناظر است. این زندگی میگذرد و همه کس خواهد رفت؛ اما آن کسی سرافراز است و بُرد کرده است که رفتن او از این دنیا، برای مردم و دین و تاریخ و کشورش دستاوردی داشته باشد. چنین انسانی است که خدای متعال او را از ملائکه هم بالاتر دانسته است. ۸۰/۸/۲۰

Load more comments





khamenei\_ir • Follow

khamenei\_ir

دست جنایتکار مزدوران بار دیگر به خون  
#جوانان\_صالح و خدمتگزار کشور آلوده شد و  
جمعی از سرمایه‌های انسانی که خود را وقف  
حراست از #مرزها و پاسداری از #امنیت\_مردم  
کرده بودند، در حمله‌ی تروریستهای سپه‌رو و  
سنگدل به شهادت رسیدند. ۹۷/۱۱/۲۵

بخشی از پیام تسلیت رهبر انقلاب در پی شهادت  
۲۷ تن از نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی  
در حمله تروریستی در سیستان و بلوچستان

Load more comments



128,948 likes

6 DAYS AGO

Log in to like or comment.



photo : Morteza Salehi







همین‌طور که مثل باران اشک می‌ریختم گرمی دستی را احساس کردم. خانمی از بین جمعیت دستم را گرفته بود و می‌گفت: دخترم بلند شو، جای خوبی آمدی، درد و دلت را به صاحب این شب بگو... دستش را گرفتم و بلند شدم گرمی دستان با محبتش مرا به یاد مادرم انداخت.

مادری که با چشمانی کم سو، توانسته بود ده بار به من زنگ بزند. دست در دست آن زن به داخل هئیت رفتم. تازه یادم آمده بود که امشب شب شهادت حضرت زهرا علیها السلام است. گوشه‌ای از مسجد نشستیم و خیره به جمعیت به صدایی که می‌آمد گوش دادم. مداح داشت روضه غریبی و غربت حضرت زینب علیها السلام و برادرانش را می‌خواند. غربتی که از امشب با مرگ مادر چند برابر می‌شد. با شنیدن کلمه مادر به یاد مادرم افتادم. بغضم شکست. تازه فهمیدم که چقدر به آغوش گرمش احتیاج دارم، چقدر دوست داشتم الان کنارم بود تا سرم را روی شانه‌هایش می‌گذاشتم

فرهاد هم دانشگاہیم بود. باهم قرار ازدواج گذاشته بودیم. می‌خواستیم قاچاقی از مرز خارج شویم تا آن سوی دنیا با هم به تمام آرزوهایمان برسیم. ولی الان یک ساعت از آن زمان گذشته. اما من مطمئنم که مرد زندگیم حتماً منتظرم می‌ماند. با اعتماد به ماندن فرهاد گوشی‌ام را از جیبم بیرون آوردم. اما فقط یک پیام از فرهاد داشتم: زهرا خانم ببخشید من تا ساعت هفت و ربع منتظرت ماندم اما نیامدی، نمی‌توانستم به خاطر تو به رویاهایم پشت کنم، به امید روزی که دوباره باهم باشیم .... فرهاد.

همین.... نتوانستم صبر کنم!! یعنی تمام آن دوست دارم‌ها به اندازه همین یک جمله بود. چطور اینقدر راحت ترکم کرده بود. مردی که به او امید بسته بودم، فقط یک ربع منتظرم مانده بود! دنیا داشت روی سرم خراب می‌شد نه راه پس داشتم و نه راه پیش. حالا من مانده بودم با یک کوله‌بار از غم و ناامیدی. شروع کردم با صدای بلند گریه کردن، آری گریه کردم به حال زار خودم و بخت سیاهم.

## امن‌ترین جای دنیا

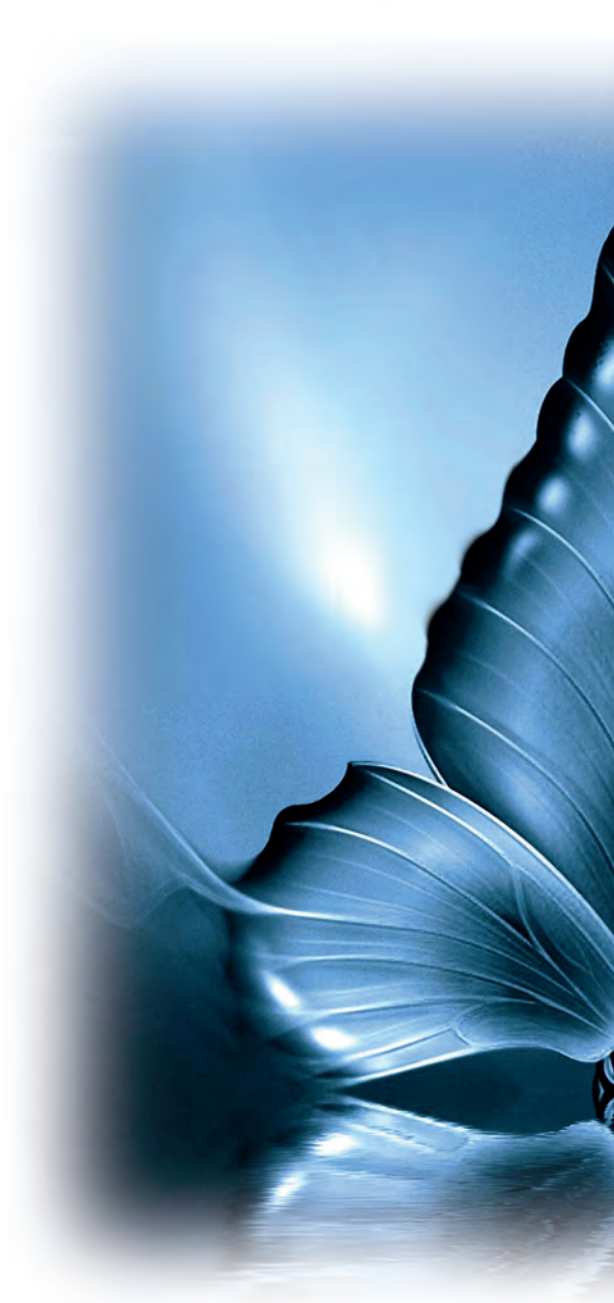
زهر جان! مادر کجا میری این وقت شب... بدون توجه به حرف مادرم در را محکم بستم و به راهم ادامه دادم. دوست داشتم زودتر از این زندگی نکبت‌بار خلاص شوم و برای خودم آینده‌ای زیبا بسازم. خسته شده بودم از زندگی که بر پایه فقر و بدبختی استوار بود، از زندگی که جز حسرت چیزی برایم نداشت، وای خدای من چقدر این زندگی برایم غیر قابل تحمل شده است، دیگر نمی‌توانم صبر کنم و به این زندگی ادامه بدهم می‌خواهم خودم بروم و زندگی‌ام را آن‌طور که دوست دارم بسازم، طوری که همه حسرت داشتنش را بخورند، یعنی می‌شود! یعنی می‌شود من هم طعم شیرین خوشبخت شدن را بچشم، خدایا تو کمکم کن و می‌دانم که کمکم میکنی. قدم‌هایم را تندتر برداشتم، ناگهان

راه رفتن است ایستادم تا ایستادم صدای او هم دوباره به مسیرم صدا آمد. ترس دزد باشد. نکند دارم. آخر برای همین طلاهای که برایش چند ماه آن‌ها یعنی از کجا کنم. با خودم ببینم شاید برگشتم. خدای دومتر قد، هیکلی پاره. داشتم شدم چاقویی نفهمیدم چه شد. دویدن کردم نمی‌توانستم جیغ بزنم می‌دویدیم و او هم به دنبالم. آنقدر دیدم کنار پیاده‌رو، مقابل یک هئیت روی زمین افتاده‌ام و از آن مرد هم خبری نیست. نفس راحتی کشیدم. خطر از بیخ گوشم رد شده بود. نگاهم را که به اطرافم انداختم چند خانم مسن را کنار خودم دیدم که داشتند با من حرف می‌زدند، دخترم چه شده، چرا اینقدر مضطربی؟ سرم داشت گیج می‌رفت. نمی‌دانستم چکار کنم. فقط بی‌اختیار به ساعت مچی‌ام نگاه کردم، وای خدای من ساعت نزدیک هشت است، من باید ساعت هفت ترمینال می‌رفتم. فرهاد آن‌جا منتظرم است.



فهمیده. نمی‌دانستم چکار گفتیم بر می‌گردم تا او را اصلا کسی نباشد. بالأخره من این کیست؟ مردی با درشت و لباس‌هایی کهنه و نگاهش می‌کردم که متوجه در دستانش است. دیگر فقط با تمام سرعت شروع به آنقدر ترسیده بودم که حتی یا کمک بخواهم. با تمام قدرت سرعتم زیاد بود که وقتی به خودم آمدم دیدم کنار پیاده‌رو، مقابل یک هئیت روی زمین افتاده‌ام و از آن مرد هم خبری نیست. نفس راحتی کشیدم. خطر از بیخ گوشم رد شده بود. نگاهم را که به اطرافم انداختم چند خانم مسن را کنار خودم دیدم که داشتند با من حرف می‌زدند، دخترم چه شده، چرا اینقدر مضطربی؟ سرم داشت گیج می‌رفت. نمی‌دانستم چکار کنم. فقط بی‌اختیار به ساعت مچی‌ام نگاه کردم، وای خدای من ساعت نزدیک هشت است، من باید ساعت هفت ترمینال می‌رفتم. فرهاد آن‌جا منتظرم است.

صبحانه‌ام را که خوردم با عجله کفشهایم را پوشیدم. تا خواستم از آن خانم تشکر کنم، مرا بوسید و گفت دخترم دعای خیر همه مادرها همیشه بدرقه راه فرزندانسان هست خدا پشت و پناحت. صورتش را بوسیدم و با سرعت هر چه تمام‌تر شروع به دویدن کردم، وجدان خفته‌ام حالا بیدار شده بود آن هم به واسطه جایی که رفته بودم. جایی که در آن هزاران انسان گمراه به واسطه یک لحظه عنایت این خانواده برای همیشه عاقبت بخیر می‌شوند. و حالا این سعادت نصیب من شده بود و من می‌بایست از این فرصت استفاده می‌کردم تا بتوانم زندگی جدیدی را شروع کنم. آری زندگی با هدف‌های والا و ارزشمند، هدف‌هایی که در آن مادرم بالاترین اولولیت آن باشد. تصمیمم را گرفتم، و برای گرفتن این تصمیم از صمیم قلب خدا را شاکر بودم. چون معتقدم که خدا هر کس را بخواهد عزیز می‌کند. برای همین تمام انرژی‌ام را بر روی پاهایم گذاشتم تا سریع‌تر به امن‌ترین جای دنیا برسم و با خیال راحت به بقیه اهدافم دست پیدا کنم. پس پیش به سوی آغوش مادر که امن‌ترین جای دنیاست ....





و های های گریه می کردم و او هم مثل همیشه با دستان زبرش صورتم را نوازش می کرد .

دستان زبر مادرم!!! انگار صدایی از درون وجدان خفته ام به من گفت: زهرا خانم تا حالا از مادرت پرسیده بودی که چرا در این سن اینقدر پیر و شکسته شده است، تا حالا علت زبری دستانش را پرسیده بودی که چرا دستانش صورتت را هنگام نوازش آزار می دهد. یا فقط به فکر خودت بودی.

وای خدایا، من از کی اینقدر بی انصاف شدم، از کی اینقدر بد شدم که محبت های مادرم را از یاد بردم. مادری که از تاریکی صبح تا تاریکی شب در خانه های مردم کلفتی می کرد تا من بتوانم راحت و بدون دغدغه زندگی کنم، آن وقت من بی انصاف تشکر که نمی کردم هیچ، همیشه هم طلبکار بودم. خدایا چطور می شود که یک انسان تمام وجودش، زندگی اش و عمرش را به خاطر دیگری فدا کند، بله فقط یک نفر می تواند و آن هم کسی نیست جز مادر. مادر مادر؛ چقدر من تو را دیر فهمیدم چقدر وجود تو مرا خوشبخت می کرد و من به دنبال آن در آن سوی دنیا بودم آن هم با مردی که بود و نبودت برایش ذره ای اهمیت نداشت. غرق در افکارم بودم و نفهمیدم از شدت خستگی کی خوابم برده بود، فقط وقتی چشم باز کردم چهره مهربان آن زن را دیدم که رویم پتویی انداخته بود و ظرف صبحانه ای را کنارم گذاشته بود. دستم را گرفت و گفت دخترم تو امشب مهمان ویژه حضرت زهرا علیها السلام بودی. اشک چشمانم را پر کرد نمی دانستم چه بگویم. من چه می خواستم و خدا برای من چه می خواست ....





خدا جونم سلام

دلَم از بدی‌های زمانه گرفته. از نامردی روزگار. نمک می‌خورند و نمکدان می‌شکنند. روزی تو را می‌خورند و تیشه به ریشه دینشان می‌زنند. گریه بر مادر سادات را زیر سوال می‌برند. به اصطلاح، حرف از ولایت امام موعود می‌زنند، اما نائب او را قبول ندارند.

عجیب نیست؟! تاریخ اسلام، سیزده بار تکرار شده است. همان زمانی که پدر اسلام، اولین نواهای قرآن را بر بشریت می‌خواند. مردمی به ظاهر مسلمان، میان مسلمانان عکس اسلام رفتار می‌کردند. کفار به اسلام آتش می‌زدند. شاید دلیل ماندن مادر ما، میان در و دیوار همین باشد. همان کسانی که در ظاهر کنار پدر اسلام بودند، اینک دخترش را مظلومانه به شهادت رساندند.

مادر نشده بودم، معنای این کلمات را نمی‌فهمیدم. روضه‌های مادر را که می‌روم، پسر هشت ماهه‌ام هر کاری می‌کند تا گریه مرا نبیند! از مصیبت وارد شده بر فرزندان اسلام می‌گریم، کودکم بغض می‌کند و لب می‌چیند.

حال عجیبی‌ست مادری! عجیب!

عشقی‌ست دو طرفه! مادر ناراحت است، کودک گریان می‌شود. کودک در سختی است، قلب مادر می‌سوزد.

خدایا! چه گذشت بر زهرای مرضیه؟ آن هنگام که می‌دید فرزندان از درد او در عذابند و چه گذشت بر فرزندان؟

راستی مگر فرزند شیر خدا از چند مرد به ظاهر مسلمان می‌ترسد؟ فرزندان زهرای مرضیه، فرزندان کسی هستند که در خیبر را با دستانش بلند کرده است، فرزندان کسی هستند که در جنگ‌ها پیش قدم بود. مگر نه اینکه تمام صفات در خاندان پیامبر موروثی است. حسنین و ترس؟ محال است.

مادر شهید شود، دنیا بی‌مادر می‌شود. ناراحتی مادر ما، ناراحتی پیغمبر است و ناراحتی پیغمبر ناراحتی خدا! اگر مادر آه می‌کشید، تمام هستی به آنی نابود می‌شد.

نمی‌دانم! شاید ناله‌های مادرمان همانند خون علی اصغر به آسمان پرتاب شد. همانند امروز. غربت باقی‌ست!

شاید نجوای شبانه امام عصر هم در آسمان‌هاست، و گرنه زمین که طاقت اشک مولا را ندارد.